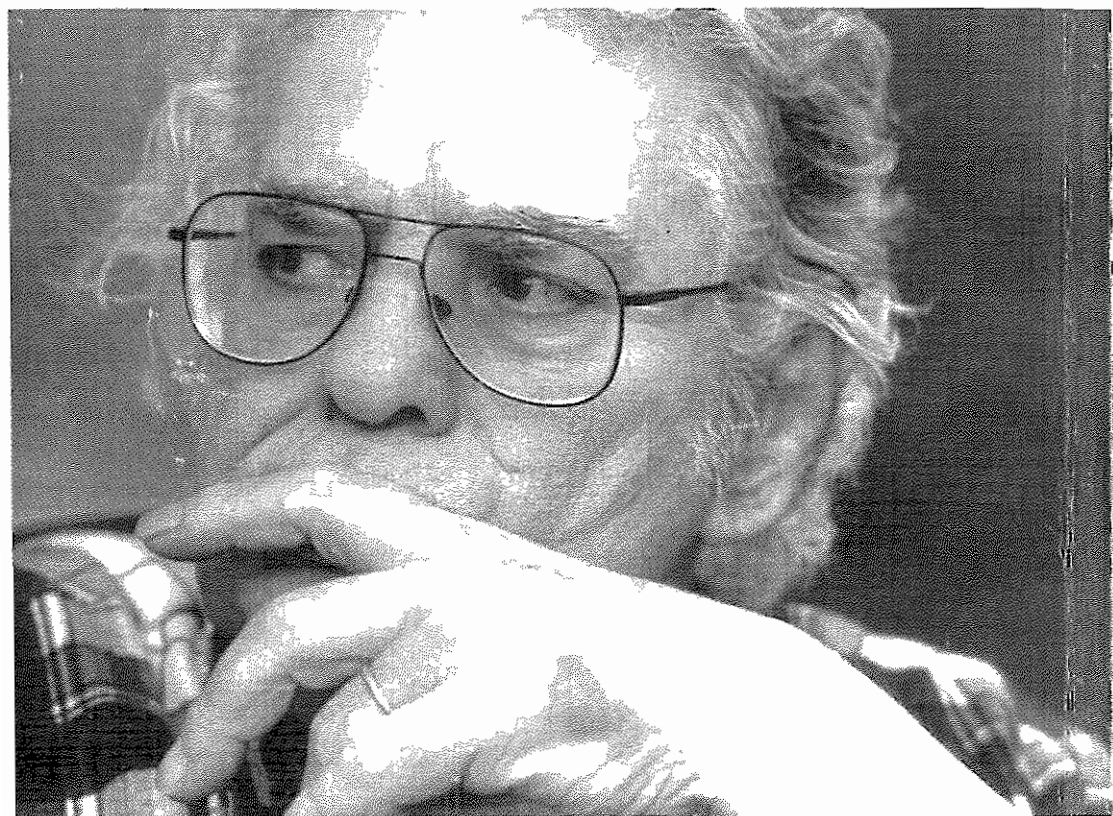


آزادی

دبستانه چینه دکورآیکسنت فی ایران

دوره دوم، شماره ۲۲ و ۲۳



۲۳ و ۲۲
تابستان و پاییز ۱۳۷۹

آزادی

وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران

تاسیس: فروردین ۱۳۵۸

گاهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

زیر نظر هیأت تحریریه

نقل مطالب این نشریه با ذکر ماخذ و نام نویسنده آزاد است

در این نشریه، کوشش خواهد شد، به انتشار مقاله ها و مطالبی پرداخته شود که به روشن شدن مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، آگاه کردن اذهان عمومی، گسترش و تقویت روحیه دموکراتیک و ترویج حقوق و آزادیهای بنیادی بر اساس معیارهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، کمک کند. به علاوه، آزادی محل عرضه و بحث آزاد نظریات و دیدگاههای گوناگونی است که در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت مردم، دموکراسی، پلورالیسم و سکولاریسم، حقوق بشر و عدالت اجتماعی در راه آزادی و استقلال ایران ابراز می شود.

نشریه آزادی ارگان جبهه دموکراتیک ملی ایران نیست، تنها مقاله ها و مطالبی که با امضای این جبهه انتشار می یابد، منعکس کننده مواضع و دیدگاههای آن است.

آبونمان: ۴ جلد معادل ۱۶ لیره انگلیسی / ۱۷۰ فرانک فرانسوی / ۲۷ دلار آمریکا به اضافه ۱۵ دلار هزینه پست برای کانادا و آمریکا.

لطفاً بهای نشریه و وجه اشتراک و کمکهای مالی خود را به حواله «آزادی» برای ما ارسال دارید و یا آن که به حساب بانکی ما واریز کرده، رسید آن را به نشانی پستی ارسال فرمایید (نشانی بانکی و پستی در صفحه آخر است).

تک شماره: ۵ لیره انگلیسی؛ ۵۵ فرانک فرانسوی یا معادل آن.

روی جلد: احمد شاملو، عکسهای شاملو از بهروز مقصدلو با تشکر از ایشان و بهمن مقصدلو



طرح از منوچهر سالکی
این داستان ادامه دارد ...

آزادی

وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران

دوره دوم شماره ۲۲ و ۲۳

تابستان و پاییز ۱۳۷۹

| | |
|----|---|
| ۵ | سرسخن |
| ۱۱ | شاملو و گلشیری: پیام آوران آزادی و فرهنگ |
| ۱۴ | روشنفکر دینی چه صیغه بی است |
| ۲۳ | میز گرد: نگرش از بیرون به «دوم خرداد» |
| ۳۸ | ۲۸ مرداد: از زخمهای پدر اردشیر تا بد دهانیهای احمد جنتی |
| ۴۴ | این گونه دولت مصدق سرنگون شد |
| ۵۰ | عامل خارجی مسأله فراموش شده: نگاهی به اسناد «سیا» |

یاد بودها

| | |
|----|-----------------------------------|
| ۶۱ | احمد شاملو ۱۳۰۴ - ۱۳۷۹ |
| ۶۵ | جوانمرگی هوشنگ گلشیری ۱۳۱۶ - ۱۳۷۹ |
| ۷۰ | یحیی مهدوی ۱۲۸۷ - ۱۳۷۹ |
| ۷۱ | فریدون مشیری ۱۳۰۵ - ۱۳۷۹ |

ویژه احمد شاملو

| | |
|-----|---|
| ۷۶ | شاملو و تفکر «بامداد»ی او |
| ۸۹ | «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» |
| ۹۶ | ... و شعر بر دفتر تو (برای احمد شاملو) |
| ۹۸ | شرحی کوتاه از زندگی احمد شاملو به نوشته خودش |
| ۱۰۰ | سخنرانی احمد شاملو در امریکا آوریل ۱۹۷۶ |
| ۱۰۲ | خزان خودکامه: ترجمه ای ناتمام از مارکز |
| | شاملو و نظام نو دولت جمهوری اسلامی در سال ۵۸: |
| ۱۱۰ | «اول دفتر»: افتتاح کتاب جمعه |
| ۱۱۱ | «انگلهها به جهل و تعصب توده دامن می زنند (گفتگو)» |
| ۱۳۰ | «برنامه طلوع خورشید لغو شد» |
| ۱۳۸ | شبانہ (شعر) |

به یاد غلامحسین ساعدی

| | |
|-----|--------------------|
| ۱۳۹ | یازده سال گذشت ... |
|-----|--------------------|

زنان

- یازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان
نقاشیهای زندان سیاسی زنان
زن و زن روشنفکر در آثار ادبی دوره مدرن تاریخ ایران
چشم انداز آینده وضعیت زنان ایرانی ...
- ۱۴۲ زهره ارشادی
۱۶۰ سودابه اردوان
۱۷۰ هانیه در آگاهی
۱۷۵ مریم متین دفتری

حقوق بشر

- سرگذشت تلخ و خشن زندان
مراسم سالروز دومین قتل عام زندانیان سیاسی ۱۳۶۷ (گزارش)
درباره وضع اسف انگیز پرونده قتل‌های زنجیره ای نامه پرستو فروهر
سه سند از کمیته دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره ای
«شکایت نامه ای به خدا»
«در به همان پاشنه می چرخد»
انتظار دانشجویان از نمایندگان مجلس
- ۱۸۷ ثریا علیمحمدی (اعظمی)
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۲۰۰ خانواده های دانشجویان در بند
۲۰۱

داستان مصبور

- طرح‌هایی از منوچهر سالکی
- ۲۰۳

گزارشها، بیانیه ها، ...

- اطلاعیه: جبهه دموکراتیک ملی ایران
مصدق صد و هفده ساله شد
«النصرو بالرعب»
تهیه کنندگان رادیو «صدای زنان» در سوئد جایزه دریافت کردند (گزارش)
- ۲۰۷
۲۱۰
۲۱۱ مصاحبه حسین مهری با هدایت متین دفتری
۲۱۶

معرفی کتاب و کتابهای رسیده

- نگرشی در پیچ و تابهای «حماسه ی ایران»
- ۲۲۰ احمد زناسی

لا به لای مطبوعات

- مجلس، اصلاحیه قانون مطبوعات و حکم حکومتی و ...
- ۲۳۵

نامه های رسیده

۲۴۶

نشریات رسیده

۲۴۹

غلطنامه شماره ۲۱ آزادی

۲۵۳

سر سخن

در فاصله دو نشریه، دو تن از برجستگان فرهنگ و ادب ایران، شاملو و گلشیری، با بار ناکامیهای برخاسته از شرایط نکبت بار بیست ساله اخیر، از میان ما رفتند. هنوز مرکب یادبودهای این شماره خشک نشده، خبر رسید که فریدون مشیری هم جهان را بدرود گفت.

شاملو مرد اعتراض بود. شگش و بیان عدم اعتمادش به خمینی وارد به پاریس و فاشگوییهای بعدیش در همان شش ماهه اول استقرار نودولتان تشنه قدرت، در چند نوشته به زبان و از قلم خود شاملو موضوع بخش دوم فصل ویژه ای ست که به یاد او در این شماره به آید، همسر و همراه سالیان درازش تقدیم شده است. اعتراض او و شعر اعتراضش، اصرار و پافشاریش بر حفظ اصالت کانون نویسندگان ایران و حیثیت روشنفکران و ادبایی که در معرض تاخت و تاز و فشار و تهدید و تحجیب عاملان جمهوری اسلامی قرار داشتند، به نظر من به همان میزان در تاریخ سالهای سیاه اخیر ایران با افتخار به ثبت می رسد که شاملوی شاعر و ادیب در تاریخ ادبی تمدن ایرانی، در واقع فقدان زنجیره ای و نا به هنگام ادبا و شعرا و سایر فرهیختگان و آزادیخواهان ایران را در این دوران تاریک که با مرگ جانسوز زنده یاد غلامحسین ساعدی در ۵۰ سالگی شروع شد و امسال پانزدهمین سال در گذشت او در روز ۱۱ آبان ۱۳۶۴ در پاریس است، شاید بتوان به معنایی مشابه و هم وزن زنجیره ای دیگر دانست. زنجیره ای که با ترورهای خارج از کشور به ویژه در ایام صدارت هاشمی رفسنجانی بافته شد و با قتلهای داخل کشور، اعم از نویسندگان و رهبران مسیحی و مذاهب سنی ادامه یافت.

با وجود بیش از یکصد و پنجاه مورد مشخص ترور و قتل که از سال ۱۳۷۹ به این سو، صورت گرفته است، شورای امنیت ملی از مطبوعات خواسته بود که در مورد قربانیان عدیده ترورها و قتلها فقط از چهار نفر نام ببرند. از قتل دکتر مجید شریف و پیروز دوانی ذکری نشود و از شمارش این دو جنایت در ردیف قتلهای سال ۷۷ خودداری کنند.

درسفر اخیر آقای خاتمی به امریکا برای شرکت در مجمع عمومی ملل متحد، هنگام ضیافت صبحانه با روزنامه نگاران در نیویورک، جیم هوگلدن، نویسنده روزنامه *واشنگتن پست* او را به گارباچف تشبیه کرده و خواستار نظرش در این باره شد. جواب آقای خاتمی چنین بود: نام من گارباچف نیست... در نظام شوروی مارکسیسم را، قبیل از گارباچف تخریب کرده بودند و حکومت شوروی صرفاً در چارچوبی مجعول از کمونیسم قرار داشت. گارباچف آن چارچوب را برداشت و نظام فرو پاشید. انقلاب ما بر اساس «هویت» ما استوار است ... «مذهب» ما!

ببینیم این هویت چیست و چگونه باید تعریف شود. اخیراً شخصی که خواسته است از ذکر نام او خودداری شود، خلاصه ای از یک گزارش را به روزنامه *نیمروز* فرستاده است که *نیمروز* با قید احتیاط «فقط محض اطلاع خوانندگان» در شماره ۷۰۶ (۲۲ مهر ۷۹) چاپ کرده است.

بنابر ادعای فرستنده، مدرک مزبور مطلبی است از «دفتر تشخیص مصلحت نظام یعنی آقای رفسنجانی به دفتر خصوصی آقای خامنه ای» و به ظاهر استفساری است از ولی فقیه که ضمن آن تقاضای «اقدام عاجل» کرده اند. بنابر این نوشته، دفتر تشخیص مصلحت اعلام کرده

که «ما همانند شمشیر بدستان صدر اسلام بوده ایم و توانسته ایم کشوری را که به کفر و بی ایمانی سوق داده می شد در جنگی نابرابر و فقط به نیروی ایمان تصرف کنیم و این کشور جزو غنائم جنگی ماست و افرادی از این کشور که با ما نیستند در زمره اسرا محسوب می شوند و با اسیر جنگی هر نوع رفتاری مجاز است» و ضمن توجیه کشتارها، آن را مطابق «دید و آشنایی» خمینی دانسته که «هر زمان اسلام در خطر باشد و به خصوص اگر خطر از سوی اسرای جنگی باشد هر نوع رفتاری با آنها توجیه اسلامی دارد».

صرفنظر از این که سند فوق اصیل باشد یا معمول، نویسنده با شناخت کامل از هویت نظام حاکم در ایران، عربانترین و بدوی ترین تعریف ممکن را از ماهیت و هویت اصلی این نظام کرده است. این تعریف مبین طرز تفکر و رفتاری است که با تکیه بر آن، «بازار» و هاشمی رفسنجانی ستون فقرات امپراتوری مالی این نظام را ساخته و از آن پاسداری کرده اند. آنها توانسته اند منافع امپراتوری مالی، تجاری و صنعتی خود را حفظ کنند. از هیچ گونه حرکت و چپاولی جهت محافظت مجموعه های تجاری و ملی که به اشکال مختلف از جمله بنیادهای عدیده عمل می کنند، ابائی نداشته اند.

بر مبنای همین تعریف نیز مهمترین ابزار کار این نظام در برابر دیگران و جهت حفظ منافع و قدرت، قوه قضائیه است. یعنی قدرت قضاوت مذهبی و مکتبی. قوه قضائیه در این نظام جهش نه حل و فصل دعاوی مردم و حفظ نظم عمومی و از طریق رسیدگی عادلانه براساس حقوق انسانی است بلکه اعمال قدرت است در برابر مردم و حفظ حاکمیت نظام. بینیم رییس این قوه که در زمان ریاست آقای خاتمی و ظاهراً برای جلب رضایت ایشان و «تلطیف» چهره نظام، به عنوان «عنصر»ی مصلح جایگزین رییس مرتجع و ظالم قبلی شده است، این هویت و اصالت را چگونه تعریف کرده است. هاشمی شاهرودی رییس قوه قضائیه بنابر گزارش روزنامه خراسان (۲۸ خرداد ۷۹) «در جمع مردم کرمان، اصل «اسلامیت» نظام را مهم ترین و سنگ بنای اصول انقلاب اسلامی دانسته و گفت: هویت و ماهیت این انقلاب، اسلامی بوده و باید باشد. آیت ... هاشمی شاهرودی تأکید کرد: اصل اسلامیت نظام، برتر و حاکم بر سایر اصول و قوانین است. وی گفت: مشروعیت و قانونیت اصول قانون اساسی و سایر قوانین عادی، از اصل اسلامیت است. رییس قوه قضائیه، امامت و ولایت را دومین اصل مهم نظام اسلامی ذکر کرده و گفت: این اصل، امروز متجسم و متبلور در ولی امر مسلمین رهبر معظم انقلاب اسلامی است. وی گفت: وجود رهبر معظم انقلاب اسلامی، به حق یکی از برکات عظیم الهی بر این ملت، انقلاب و نظام مقدس است. آیت ... «هاشمی شاهرودی» تصریح کرد: مشارکت مردم در سرنوشت خود، یکی از ارزشها و کرامتهایی است که در نظام اسلامی، مسورد توجه قرار گرفته است. وی استقلال و نفی هر گونه سلطه و نفوذ بیگانگان و مقابله با دشمنان انقلاب و نظام را از اصول مهم دیگر عنوان کرده و گفت: اگر نسبت به دشمنان دیرینه انقلاب، توجه نشود و از دشمنان اسلام و انقلاب تبری حاصل نگردد، انقلاب دچار خطر و تهدید خواهد شد. با اشاره به حساسیت رهبر معظم انقلاب در برابر به این اصل گفت: معظم له به جهت حساسیت و اهمیت

نسبت به این اصل و استقلال و تمامیت و اقتدار نظام، در خطبه های نماز جمعه تهران و دیدار با جوانان بر علیه مطبوعاتی که سخنان دشمنان دیرینه انقلاب را بازگو می کردند. خروشید... این تعریف که به زبانی دیگر بیان شده گویای آن چه هست که اشاره شد. مبنای حکومت صرفنظر از قوانین آن فتوی است و آن هم فتوای ولایت امر و رهبر و فقیه زمان. قوه قضاییه این نظام بر مبنای این تعریف نهادی است غیر متعارف، ماشینی است برای حفظ قدرت نظام و کیان الیگارشی چپاولگر حاکم. اولین سنگری است که پس از بنگاه تلویزیون جام جم، عملاً توسط شخص خمینی تسخیر شد. او در موازاتش قضاات شرع را برای کشتار بیگناهان به کار گماشت، سپس آنان را به جای قضاات صلاحیتدار و حقوق شناس دادگستری ایران نشانند و برای قوه قضاییه خود قانون مجازات اسلامی را تدوین و به جای بزرگترین دستاورد مشروطیت یعنی قانون مجازات عمومی برقرار کرد که از آن به منزله پایه ای برای سرکوبگری و حفظ و استحکام نظام استفاده شود. به این ترتیب خمینی بنایی به پا کرد تا رییس آن بتواند با «خروش» خامنه ای علیه مطبوعات، به وزیر ارشاد پرخاش کند که اگر در مورد مطبوعات اهمال کنی، زحمت مرا زیاد کرده ای.

در تعریفی که رییس قوه قضائیه کرده نه معنای «اسلام» مشخص است و نه معنای «ارزشها» و «کرامتهایی» که در نظام نسبت به «مشارکت مردم در سرنوشت خود» مورد «توجه» است. در عوض «مقابله با دشمنان انقلاب و نظام» یعنی حفظ قدرت در برابر دگراندیشان و سایر مردم یا بنابر تعریف قبلی «اسرا»، معنایش کاملاً مشخص است.

اعمال این اصل البته این روزها بستگی به استطاعت و قدرت و درجات اختلاف «کنسول»های سه گانه راس الیگارشی پیدا کرده است. به علاوه میزان سنجش هر یک از آنان از مقاومت و برخورد های مردمی و اعتراضها و ترس از شورش های دامنه دار و غیر قابل کنترل، گاه نوعی حزم و احتیاط را ایجاب می کند و گاه نیز عقب نشینی را تحمیل. در همین راستا مطبوعات «دوم خردادی» که ضمناً «دشمن» و «اسیر» نبوده و خودی هستند، تعطیل می شود و مسؤولان آن تحت تعقیب قرار گرفته و به زندان می افتند. البته تنها نه به خاطر زبان درازی یا توهین به مقدسات بلکه در درجه نخست به منظور موقوف کردن شعاع عالمگیر «آزادی بعد از بیان» که تازه این عمل در طبیعت سیاسی اش درمانی است موضعی!

در جامعه ای فعال و پرخاشگر و ناراضی، با حذف یک شعار، شعاری به مراتب کارسازتر و معنادارتر، پشتوانه اراده ای استوارتر برای تغییر می شود. چنین است که علی رغم زندانی بودن بسیاری از جوانان و شکنجه های مخوفی که علیه آنان به کار رفته است و احکام حبس طولانی که صادر شده، این اراده شعاری کمتر از جدایی دین از دولت را پذیرا نمی شود. دفتر تحکیم وحدت که ابزار حکومتی کنترل جنبش دانشجویی است با ترس از انزوا در برزخ قرار می گیرد. در مقابل آن، رقیبش، گروه طبرزدی است که با خروج به موقع از زندان در موازات این جبهه سعی در نزدیکی با جنبش جوانان و هم آهنگی با شعارهایشان می کند.

پس از قطع زندگی، مطبوعات درون حاکمیت نیز جاییشان با امکاناتی پر می شود که فنون معاصر در اختیار همگان قرار داده است. «بیان» از درون قطره قطره به برون مرز می رود و

سپس به درون فرو می ریزد. به همین علت نیز/یستا، خبرگزاری دانشجویان، چند روزه، رهی طولانی می پیماید.

در سالهای ۵۶ و ۵۷، با استفاده از شرایط مشابه یعنی فعال شدن جامعه در برابر دیکتاتوری، تشکیل انجمنها و سازماندهی اجتماعی در میان آزادیخواهان و جوامع صنفی مترقی و سکولار و اقشار متوسط جامعه با وسعتی بی نظیر بالا گرفت. اما با قدرتیابی استبداد خمینی سرکوب شد. افراط و چپ روی نیز با کمال تأسف در قطعیت و موفقیت سرکوبگری و نابودی میراث جنبش آزادیخواهانه ایرانیان بی تأثیر نبود. اکنون ملاحظه می شود که با توسعه آرام شبکه های جوانان و دانشجویان رو به رو هستیم. پدیده ای جدید و تازه نفس و نه سنتی، در برابر رژیم فرسوده، هراسان و نگران که راه مقابله با شبکه ها را بنابر نحوه غیر سنتی شکل یافتنشان، به آسانی پیدا نمی کند. لذا هر گونه تلاش مخرب نظام خنثی می شود و شبکه می تواند نیروهای ناراضی درون نظام و در عین حال زخمیده را به خود جذب کند، و بالاخره با تکامل معقول، رهبری اجتماعی ایجاد شود که امیدی برای آینده باشد.

لازم به تأکید است که تداوم رژیم جمهوری اسلامی به منزله نابودی تدریجی ایران است. راه را بر آسایش ملت ایران بسته است، تهدیدی است به تمامیت و موجودیت میهن ما که باید مورد توجه هر ایرانی قرار گیرد. ضررش در اقتصاد، فرهنگ، تاریخ، سیاست، حقوق، دیپلماسی، نحوه رفتار با اقوام ایرانی و همسایگان متبلور می شود. قطع برق به روی مردم بی پناه هم تبارمان در نخبوان که در منتهی الیه شمال غربی ایران، مرزشان با ما فقط سیاسی بوده است، از مصادیق اموری است که منافع مالی مافیای حاکم را مهمتر از منافع ملی و انسانی ایرانیان می شمرد. تنگ نظری تاجران را جایگزین نظری بلند می کند که از لوازم برخورد کشوری وسیع و ثروتمند با ناحیه ای خوبشاوند و محدود و تنگ دست است.

به همین دلیل و به دلایل دیگر، اصلاحات و تغییر از درون این نظام امکان ندارد. جناح سنتی، برای حفظ وضع موجود خواستار هم آهنگی جناح دیگر بوده که در مقاطع حساس از آن برخوردار شده است. به تحلیل و تفکر جناح دیگر توجهی ندارد. امتیازی نمی دهد. هر گونه اصلاحی را مغایر منافع خود می داند و در مقابلش پایداری می کند. جناح «اصلاح طلب» هم با ترس از غلبه نیروی عظیم و بالنده خارج از نظام، مردم را در صحنه نمی خواهد. در برخوردی تاکتیکی و الکترالیستی و نه در روابطی دموکراتیک و پایابای، فقط خواستار رأی مردم بوده است. از پیشرفت سکولاریسم و نفی کامل حکومت مذهبی بیمناک است. حاضر به گذار از مرز «ایمان» به «کفر» نمی باشد. هیچ یک از مقررات، نهادهای فقهتی و تشکلهای اساسی محافظ نظام ولایت فقیه را در هرم قدرت قانون اساسی مورد پرسش جدی قرار نداده است. با شعار قانونمندی، قانونمندی ولایت فقیه را عملاً مستحکم می کند. از صحبت درباره حقوقمند شدن مردم که قدم اول به سوی قانونمندی جامعه است، پرهیز می کند. از قانونمندی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی دم می زند - قانونی که فاقد ابزار لازم برای حفظ حقوق افراد و محدود کردن قدرت مرکزی و کنترل آن است. در برابرش تفکر ارتجاعی حاکم آزادیهای فردی و اجتماعی و حقوق بشر و دموکراسی را غربی و از آن غریبان می داند.

در این جا نیز آن جناح عکس العمل قابل توجهی نشان نمی دهد. حقوق بشر و دموکراسی به معنای عام آن که تمام انسانها را در بر می گیرد نفی می شود، دم نمسی زند و به جایش از دموکراسی مذهبی صحبت می کند که بنا بر تعریف و ماهیتش فقط می تواند برای پیروان بخشی از یک مذهب، موجودیت سیاسی قائل شود و نه تمام مذاهب و اسلام در کلیتشان تا چه رسد به دیگران.

در چنین صحنه ای است که آقای خاتمی حتی حساب خود را از کسانی که «اصلاح طلبی» را به شکلی جدی گرفته اند در کنفرانس مطبوعاتی نیویورک، جدا می کند و می گوید که من به نام اصلاحات نیامدم و خواسته عمومی برای تغییر نباید بیش از مقتضیات موجود باشد. متأسفانه در این شرایط بخشی از اپوزیسیون نیز در درک موقعیت خود عاجز است. با غرق شدن در دعاوی خانگی جناحین نظام، در زمین آنان بازی می کند. برخورد مستقل و پایدار در زمینه اعتقاداتش و آرمانهای دموکراسی و پافشاری بر اصول حاکم بر آن، حقوق بشر و حتی دفاع از زندانیان غیر خودی و اراده برای جلب افکار عمومی ندارد. زبون و بکم آماده است به هر آن چه که آنها عمده کنند، دامان زند و برایشان روضه بخواند.

نه آقای خاتمی مرد این میدان است و نه چهرهای دیگری که در اطرافش ساخته شده اند. کم و بیش می خواهند تداوم را با «تلطیف» کردن ظواهر و «سیاستی دیگر» ممکن کنند. موجودیت نهادهای استبدادی را به طور اساسی مورد سوال قرار نداده و نمی دهند.

آقای خاتمی و دوستانش ممکن است تاریخ و فلسفه و نتایج گفتگوهای اجتماعی عصر خرد و روشنگری را خوانده باشند ولی از آن درسی نگرفته اند. در قرن بیستم زندگی کرده اند و در بهترین حالتش در برابر معیارهای جهانی این قرن نایبند. رو به گذشته دارند و هنوز از بار سنگین فرهنگ حوزوی که علم و اراده و تصمیم و عمل را از امور اختصاصی عالمان می داند و اطاعت کورکورانه عوام را می خواهد، خلاص نشده اند، هر چند که برخی مکتلا باشند. با دریافت میلیونها رأی اتفاقی، هنوز منزوی اند و اراده مردم تشنه تغییر را که پس از آن انتخابات کذایی حاضر به حرکت و مبارزه برای تغییر بوده اند، ندیده و نادیده می انگارند زیرا از غلبه «عوام» بر «خواص» هنوز هم نگرانند. به همین دلیل است که ملایی متوسط در مسند ولی امر، حتی از موضع ضعف می تواند ظرف شش ماه، علی رغم انتخاباتی که حاصلش ۲۰۰ کرسی از ۲۹۰ کرسی به سود جناح «اصلاح طلب» بوده است، روزنامه های «اصلاح طلبان» را توقیف کند؛ روزنامه نگاران را زندانی و شکنجه کند؛ با حکم حکومتی از طرح لایحه جدید قانون مطبوعات جلوگیری کند؛ شرکت کنندگان در اجتماع برلن را تحت تعقیب قرار داده و تهدید به مرگ و اعمال «خشونت دولتی» نماید؛ توبه نامه اخذ کند؛ پرونده قتلهای زنجیره ای را که بنا به گفته نیازی مسؤول این پرونده ها، فقط شامل تعقیب عاملان جرم بوده و نه آمران آن، لوٹ کند؛ دانشجویان معترض را به حبسهای طولی المدت محکوم نماید!

در فاصله دو نشریه انتخابات در دو کشور، یکی اروپایی و دیگری افریقایی منتهی به سرنگونی و براندازی دیکتاتوریهایی حاکم شد. در یوگوسلاوی رقیب میلوسویچ پیروز شد، دیکتاتور از قبول نتیجه آراء ظفره رفت، مردم او را از اریکه قدرت به پایین کشیدند و منتخب

خود را به جایش مستقر کردند. اوضاع عوض شد به طوری که حتی روزنامه نگارانی که با هیجان از سیاست خونبار نژادی میلسویچ دفاع کرده بودند، با شادی می گفتند «اکنون دیگر برای مردم می نویسیم».

مشابه همین براندازی در کشور مالی واقع شد. دیکتاتور نظامی حاضر به قبول نتیجه انتخابات نبود. با قیام خونین مردم، رئیس جمهور منتخب مستقر شد!

عمداً واژه براندازی را به کار برده ام زیرا نظام جمهوری اسلامی و کارگزارانش، واژه ای را که معنایش رفتن یک دیکتاتوری و استقرار حاکمیت مردم است و نه یک دیکتاتوری دیگر، تبدیل به فحش کرده اند به صورتی که حتی برخی از متهمان پرونده اجتماع برلن را با تحقیر، به اتهام براندازی، تحت تعقیب قرار داده اند.

اعم از این که عمل براندازی در این دو کشور به نتیجه برسد و منتهی به یک دموکراسی واقعی بشود یا نشود، سؤال این است که آیا حرکتی مشابه در ایران میسر است؟ جایی که حتی مجلس «اصلاح طلبان» اسلامی درون نظامش هم حق تغییر سن ازدواج را ندارد و با وتوی شورای نگهبان رو به رو می شود.

بحث در این است که در آن دو کشور احزاب سیاسی و اپوزیسیونی جدا از حاکمیت وجود داشت و می توانست خارج از حاکمیت بر نامزدی مشترک برای ریاست جمهوری توافق کند. از خارج و داخل کمک معنوی بگیرد، و زمانی که لازم شد مردم را برای احقاق حقوقشان دعوت به قیام کند و پس از سقوط دیکتاتوری آنان را به آرامش و بازگشت به زندگی عادی دعوت نماید و مردم لبیک بگویند...

در جایی که شورای نگهبان کاندیداها را میزبانی می کند تا از تعهدشان به حاکمیت و ولایت فقیه مطمئن گردد، در جایی که قدرت در ولی فقیه و ارکانهایش به طور قانونی خلاصه می شود و حکومت بر مبنای فتوی و آرای فقها به جلو می رود آیا چنین تغییر و حرکتی به سوی براندازی و ساقط کردن مقام فاعل مایشاء امکان دارد؟

با تمام این اوصاف و با توجه به تجربه خاتمی و مشاهده جوش مردمی که ناکام گذاشته شده اند، جواب من آری است. البته در صورتی که اپوزیسیون پراکنده، به وفاق ملی برسد— شخصیت‌های با تجربه و خوشنامی که سابقه رو در رویی با دو رژیم را به همراه دارند و کم هم نیستند، در داخل و خارج به تعاطی فکر و تدبیر و تفکر جمعی و ملی بپردازند. با استعانت از نیروی لایزال جوانان، زنان، زحمکشسان و سایر مردم و اقدار جامعه ای که خواستار تغییر و رهایی است، راه حل را پیدا کنند.

به واقع چه فاجعه دیگری باید در ایران رخ دهد که دستیابی به وفاق ملی - فارغ از تعصبات و تعلقات گروهی و حزبی - یعنی پاسخ به مسأله بود و نبود ملک و ملت، برای ما به امری مبرم و حیاتی مبدل شود؟

هدایت متین دفتری

آبان ۱۳۷۹ / نوامبر ۲۰۰۰

شاملو و گلشیری

پیام آوران آزادی و فرهنگ

جلیل دوستخواه

بهار و تابستان امسال با خاموشی ی پیایی ی دو اختر تابناک آسمان ادب فارسی و فرهنگ ایرانی، زنده یادان/ احمد شاملو و هوتنگ گلشیری، برای همه ی دوستداران و ارجمنداران این ادب و فرهنگ، تیره و اندوهبار شد.

در فضای پر درد و دریغ روزهای پس از کوچ این دو رهرو سخت کوش و پویا، سخن گفتن از زندگی و منش و کنش والای آنان و فریاد آوردن و بر شمردنِ خاطره ی چند ده سال دوستی و دوستداری و دم زدن در هوای تازه ی شعر و داستان این دو فرهیخته مرد روزگار، کاری آسان نیست و در چنین تنگنای نفس گیری سامان اندیشه و گفتار دچار آشوب و تنش می شود و قلم از رفتار باز می ماند.

با این حال و به رغم آن که «خاطر جزین» راه به سخنی «تر» و سزاوار پایگاه آنان نمی برد، بایسته می دانم که اندک زمانی - هر چند با جان پریشان و دردمند و به سختی - قلم بر کاغذ روان کنم تا سپاسی دیگر گزارده باشم به دو یگانه ی دوران که در گستره ی خویشکاری ی والای خود کارهایی کردند کارستان.

در هر عصر و زمانه یی هستند کسانی که در راستای کار ویژه ی خویش دستاوردهایی کم و بیش ارزشمند عرضه می دارند و نامشان در دفتر روزگار به ثبت می رسد؛ اما بسیار اندک شمار و گاه منحصر به فردند آنان که بتوانند تأثیری ژرف و بنیادی از خود بر جای بگذارند و وجدان اجتماعی و فرهنگی ی همزمانان خویش و چه بسا آیندگان را زیر و زبر کنند. به دیگر سخن، بسی کمیابند کسانی که بتوان حضور و نقش ورزی شان را خط فاصلی در میان گذشته و آینده شمرد و از دو دوران دیگرگون پیش و پس از آنان سخن گفت. شاملو و گلشیری در عرصه های شعر و داستان امروز فارسی ازین نادره های زمانه بودند و به هیچ روی گزاره گویی نیست اگر گفته شود که با افزوده شدن میراث ارجمند و بی همتای اینان بر گنجینه ی زبان و ادب فارسی، شعر و داستان ما پوست انداخت و روزگاری دیگرسان را آغاز کرد که دیباچه ی شیوایی ست بر کوششها و کنشهای دیگرانی از نسلهای کنونی و آینده.

شاملو و گلشیری کاشفان خستگی ناپذیر و پویا و جویای گستره ی زبان و بیان و خیال نقشهای شعری و داستانی در فرهنگ نوین ایرانی بودند که بسیار زود از جزم باوری و ایستایی و پیروی از رهنمود دیرینه و سنتی ی «ره چنان رو که رهروان رفتند!» روی برتافتند و در عین برخورداری از میراث عظیم پیشینیان ایرانی و جهانی ی خود و کشف و کاربرد بسیاری از گنجایشها و توانمندیهای پنهان مانده ی زبان و ادب کهن، پا بر جای پای هیچ رهروی از گذشتگان و همزمانان - هر اندازه هم سرشناس و بلند آوازه - نگذاشتند و ازین رو توانستند بی

هراس از گزند بوران و توفان، به چکادهای برف پوش و دست نیافتنی برسند و چشم اندازه‌های بدیع و شگفتی در برابر دیدگان همروزگاران خود و آیندگان بگشایند.

یکی از ویژگی‌های چشمگیر مشترک در زندگی و کار این دو گانه ی هر کدام یگانه ی عصر ما، کامیابی ی آنان در پشت سر گذاشتن آزمونهای آموزنده ی نخستین در عرصه ی زندگی ی اجتماعی و فرهنگی و رهایی از همه ی جزم اندیشیها و یک سو نگرینهای مرامی و حزبی در سالهای پختگی و شکفتگی بود که آنان را از تعهد قالبی و دست و پا بستگی در چهار چوبی از پیش ساخته نجات داد و همه ی توان اندیشه و هنر و آفرینش آنها را یکسره در خدمت به انسان و ایران و آزادی در آورد.

شاملو و گلشیری پهلوئانان اتاقهای گرم و مسندهای نرم نبودند و هنر خود را مایه ی سرگرمی و تفنن نمی شمردند. آنان آینه داران دل آگاه روزگار خویش بودند و آینه های آفرینش ادبی و هنری شان را در برابر آینه های مردم خود گذاشتند تا ازیشان «ابدیتی بسازند» که زنگار کهنگی بدان راه نیابد و با گذشت زمان، زوال پذیر و فراموش شدنی نباشد.

هم ازین رو بود که آنان همواره در آوردگاه رو در رویی ی آزادی با بردگی، مردم سالاری با خودکامگی و فرهنگ باوری با فرهنگ ستیزی، در صف مقدم پیکار بودند و آرام و خواب به وجدان بیدار آنها راهی نداشت. در همه ی سالهای دهه های سی تا پنجاه با ویژگیها و تنشهای تاب سوز آن زمان و سپس در دو دهه ی اخیر با خصلتها و پیچیدگیهای این زمان، شاملو و گلشیری این دو چابک سوار گستره ی شعر و داستان فارسی، با رزم افزای زبان و قلم به پیکار با آزادی ستیزی و بازدارگی و فرهنگ گریزی در تکاپویی بی امان بودند و همواره حرمت آزادی ی اندیشه و بیان را پاس داشتند و از هیچ آسیب و نهیب و تهدیدی نهراسیدند و از هیچ دشنام و یاه و افتزایی از سوی دیر آمدگان تاریخ روی در هم نکشیدند و فرصت ارزشمند خود را به پاسخ گویی به ژاژخاییها به هدر ندادند.

در برابر این شور و شیفتگی ی *شاملو* و گلشیری برای آزادی و فرهنگ و ادب و هنر، مردم حق شناس ایران نیز در درون مرز و برون مرز، بیشترین رویکرد و سپاسگزاری را نسبت بدانان و دستاوردهایشان نشان دادند. پیش از *شاملو* و گلشیری، کمتر شاعر و نویسنده یی را می شناسیم که کارهایش در هنگام زندگانی ی او تا این اندازه که در مورد این دو دیده ایم، درونمایه ی گفت و شنودها و گزارشها و بررسیها و نقد و تحلیلهای گوناگون قرار گرفته و بخش بزرگی از آفریده هایش نقش ضمیر مردم شده و در گنجینه ی فرهنگ روزگار، مهر ماندگاری خورده باشد. ازین دیدگاه، می توان سرگذشت اجتماعی و کارنامه ی هنری ی این دو را سرآغاز فصل تازه یی در تاریخ فرهنگ و ادب ما شمرد.

در عرصه ی شناخت جهانی و داد و ستد دستاوردهای ادبی با مردم دیگر سرزمینها نیز توفیق *شاملو* و گلشیری بی سابقه بود و ترجمه ی سروده ها و نوشته هایشان به چندین زبان زنده ی جهان در دو سه دهه ی پشت سر، نگاههای فرهنگ پژوهان و ادب دوستان گوشه و کنار گیتی را روی آور به میهن کهن سال ما کرد. جایزه های بلند آوازه و پر اعتبار و ارزشمند فرهنگی و ادبی که در سالهای اخیر از سوی سازمانها و نهادهای فرهنگی و دانشگاهی ی جهان

به این دو نماینده ی شایسته ی زبان و ادب فارسی و پیام آوران آزادی و فرهنگ برای مردم خویش اعطا گردید، گواه آشکاری بر شناخته شدن ارج و پایگاه والای آنان در فراسوی مرزهای میهن و سرآغاز فرخنده یی برای جهانی شدن ادب ملی ی معاصر ما به شمار می آید.

* * *

با همه ی آنچه گفته شد - و من آن را از شائبه ی ستایش اغراق آمیز به دور می دانم - تأکید می کنم که *شاملو* و *گلشیری* آدمیزاد بودند و نه تافته ی جدا بافته و بری از هر نارسایی و ناروایی در زندگی و کارهایشان. پس بر ماست که از جای گرفتن در نقطه ی مقابل برخورد آزادی ستیزان و فرهنگ گریزان با آنان و بت یا آبمرد ساختن ازشان بپرهیزیم و درباره شان به لاف و گزاف سخن نگوییم. کارنامه ی آنها در زمینه ی فرهنگ باوری و اندیشه مداری و باور به انسان سالاری و آزادی ی قلم و بیان و نیز آفرینش ممتاز ادبی و هنری چنان سرشارست که نیاز به زیاده گویی نیست و حتا اگر ضعفها و کمبودهایشان را در کنار قوتها و کمالاتشان بررسییم و نقد کنیم، چیزی از ارج آنان نخواهد کاست. پس به جای ورد «*شاملو*» و «*گلشیری*» گرفتن و یا پرداختن به کارهای مراد خواهانه و مرشد پرستانه یی همچون نگاهداری ی موی آنان، بیش از پیش به گزارش و تجزیه و تحلیل اندیشه و هنر آنها در سطر به سطر آفریده هاشان روی آوریم تا رازواره های زندگی ی پر رنج و شکنج آنان و لایه های هنوز بازشناخته ی کارهایشان بر نسلهای کنونی و آیندگان گشوده شود و اثر بخشی شان در تکامل تاریخ فرهنگ و ادب ما از آنچه تاکنون بوده است، بیشتر گردد.

* * *

از *شاملو* و *گلشیری* (یاران دیرینه، احمد و هوشنگ را می گویم) سخنها گفته ایم و گفته اند. اما مگر سخن دل و پیوند و پیمان جان و روان را پایانی تواند بود؟ ما در بیداری و خواب، در یکایک شعرها و داستانهای این دو آفرینشگر پیشرو زمانه مان و در تک تک اندیشه ورزیهای فرهنگی و خیال نقشهای هنری و ادبی و دغدغه ی همیشگی شان برای انسان و آزادی، ژرف خواهیم اندیشید و موی خواهیم شکافت و دم خواهیم زد و زندگی خواهیم کرد و بی گمان، دیگران نیز پس از ما چنین خواهند کرد:

«گویند: مگو سعدی چندین سخن از عشقش! / می گویم و بعد از من گویند به دور آنها!»
 «آدوینس» شاعر عرب - که او را شاملوی جهان عرب خوانده اند - گفته است: «این همه محقق و کارشناس در پنجاه کشور اسلامی نتوانستند به عربی و صراحت شاملوی ایرانی آنچه را که در وضعیت کم و بیش مشابه اجتماعی ی این کشورها می گذرد، بیان کنند. شاملو عقاب بلند پروازی بود که در گستره ی نگاهش با چشمانی تیزبین، رویدادهای این کشورها را از چند دهه ی پیش نظاره می کرد و با دردمندانه ترین و تأثیر گذارترین زبان و بیان ادبی و هنری به وصف در می آورد.»

کانون پژوهشهای ایران شناختی

تانزویل - کویزلند - استرالیا، ۱۵ شهریور ۱۳۷۹

روشنفکر دینی چه صیغه‌ی است؟

رضا مرزبان

متفکران زمانه، ناگزیر بودند برای حفظ جان خویش، مفری در پیوند زدن اندیشه خود با مذهب حاکم بجویند. و در مقابله با آنها که مقوله خرد را در این رهگذر، به صورت استدلال و منطقی به دین پیوند می زدند، و محک آنان، پایه‌ها و ارکان آموزه‌های رایج دینی را متزلزل می ساخت، اهل دین با عاریت گرفتن مبانی منطقی اهل فلسفه، علم کلام را پرداختند. و بعدها، آمیزه دیگری به نام متفلسف و متأله در عرصه بینش اسلامی ظهور کرد که دیگر جز بیان فلسفی یا عرفانی مذهب چیزی از جهان بینی با خود نداشت؛ با این وصف، در قلمرو فقهت، مظنون به عدول از مذهب بود.

هر بار که نام روشنفکر دینی به میان می آید، هماهنگ، جمهوری اسلامی در ذهن من تداعی می شود. این تداعی، امروزی نیست؛ دیر سال است. به زمانی باز می گردد که مدعیان روشنفکری دینی، از «تئوری» یا به عرصه، عمل گذاشتند و در خدمت جعل «جمهوری» اسلامی قرار گرفتند. از بخت بد مردم ایران، این جماعت، تمام ظواهر روشنفکری را هم که معیار رایج روز بود، با خود حمل می کردند: درس جدید خوانده بودند، به تحصیلات عالی در دانشگاه‌های معتبر داخل و خارج نایل شده بودند. در زمینه علوم دقیقه و علوم تجربی به مقام استادی دانشگاه رسیده بودند. در عرصه مبارزات اجتماعی نیز نامشان سر زبانها بود، اما دیندارانی مؤمن بودند و جامعه پذیرفته بود که روشنفکری، با دینداری منافات ندارد. کسی فکر نمی کرد که ایمان شخصی و تعلق مذهبی آنها، روزی کارشان را به جایی بکشاند که از سر دینداری، گام به گام و با آگاهی، ملتی را که به آنها اعتماد کرده بود، به کشتارگاه یک فرقه مذهبی هدایت کنند. و خودشان نیز به دام «جمهوری» خود ساخته گرفتار شوند.

شگفت آن است که این بار صاحبان داعیه روشنفکری در خارج، مبلغ «روشنفکران دینی» شده اند. و «روشنفکری» آنان را به جد گرفته اند، همان طور که روزگاری به «مبارزه ضد امپریالیستی» آقای خمینی «ایمان» آورده بودند و تاوان گران آن را هم پرداختند. مثلی در عرب هست که عاقل، از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی شود. ادبیاتی که حاکمیت مذهبی در ترویج خویش تأسیس کرده، ترکیبی است از دست برد به ادبیات سیاسی روز و خالی کردن اصطلاحات رایج آن از مفاهیم اصلی، که اغلب نیز پسوندی به دنبال دارد. و درست، همین پسوند است که فضای تهی شده از مفهوم اصلی و رایج را با تقلب، پر می کند.

روشنفکر دینی، به کسی گفته می شود، که اندیشه‌های کهنه و خیال بافی‌های هزار ساله و بیشتر راه، که در ارتباط با جوامع سده‌های میانه است، با بسته بندی و تزئین امروزی، به جامعه عرضه کند. و آنچه را که با روزگاران در اعماق تاریخ مدفون شده است، از دخمه‌ها بیرون بکشد و لباس مد روز ببوشاند و با آموزه‌های تازه و آرایش نو، به بازار بفرستد. و هر چه در این تقلب،

از دانش و اندیشه روز بیشتر استفاده کند، برای کسب عنوان مجعول روشنفکر دینی، شایسته تر خواهد بود.

دین، که در دورانی بس طولانی از تاریخ تمدن، نظامهای اجتماعی مختلف را نمایندگی می کرد، در عصر ما هنوز به عنوان یک سنت اجتماعی حضور دارد اما — با یک استثنا — دیگر سرنوشت آفرین نیست و نقش دیرینه خود را در حاکمیت نظامها از دست داده است، گو این که در جوامع پیشرفته باز هم محافظه کاران حاکم از آن به صورت یکی از ابزارهای سیاسی مؤثر خود استفاده می کنند.

استثنایی که از آن یاد شد، به جوامعی باز می گردد که به مناسبت شرایط معین تاریخی و جغرافیایی خویش نتوانسته بودند خود را با زمانی که در آن به سر می برند، هماهنگ سازند؛ در این دسته از جوامع، تجربه پس از جنگ جهانی دوم نشان داد که مذهب به عنوان عاملی سرنوشت ساز، همچنان قدرت تخریبی خود را حفظ کرده است و در فرصت مناسب می تواند نقش یک اپیدمی ویرانگر و قاتل را ایفا کند. و حتی دستاویز مؤثری در دست قدرتهای رقیب و حاکم جهانی باشد. بیشترین آماج این حربه، سرزمینهای استعمار زده سابق است که موضوع رقابتهای بهره کشان بین المللی یا کشاکش بهره کشان سابق و سرزمین نو استقلال، بر سر حاکمیت ملی آن به شمار می آید.

روشنفکر، فرزند عصر روشنگری در اروپاست. و درست در مقابله با متفکر دینی تولد یافته است؛ چنان که جمهوری هم مولود یک سلسله مبارزه تاریخی برای انتقال حق حاکمیت از کلیسا (هیر ارشی مذهبی) و سلطنت، به صاحبان اصلی آن، یعنی مردم است. در طول تاریخ ایران، نیز مذهب که در خدمت نظام حاکم، حکومت مدنی را در جامعه به دست داشت با مقوله یی به نام روشنفکری بیگانه بود. مخلوق خداوند یا تسلیم مذهب حاکم بود و یا کافر، زندیق، مشرک، دهری و در همه حال مهدور الدم. متفکران زمانه، ناگزیر بودند برای حفظ جان خویش، مفری در پیوند زدن اندیشه خود با مذهب حاکم بجویند. و در مقابله با آنها که مقوله خرد را در این رهگذر، به صورت استدلال و منطق به دین پیوند می زدند، و محک آنان، پایه هسا و ارکان آموزه های رایج دینی را متزلزل می ساخت، اهل دین با عاریت گرفتن مبانی منطقی اهل فلسفه، علم کلام را پرداختند. و بعدها، آمیزه دیگری به نام متفلسف و متاله در عرصه بینش اسلامی ظهور کرد که دیگر جز بیان فلسفی یا عرفانی مذهب چیزی از جهان بینی با خود نداشت؛ با این وصف، در قلمرو فقاہت، مظنون به عدول از مذهب بود. و حتی در دوره قاجار هم تکفیر اهل فلسفه و اهل تصوف رواج داشت و پسر «استاد کل محمد باقر وحید بهبهانی، معروف به مؤسس» که در کرمانشاه مسند اجتهاد داشت، به لقب «صوفی کش» مباحی شده بود و حکمای این دوره که متألّهین بودند، به مکتب فقه اخباری رو می آوردند. و یا با وجود اجتهاد در علوم اسلامی، از مجتهدی اهل فقاہت تقلید می کردند. دهری مذهب، ناسزایی بود که نثار متجددان می شد.

تا زیانه‌ی بی که شکست سرنوشت ساز قاجار از روسیه بر پیکر خمارآلود حکومت در ایران زد - و این به دنبال حضور سیاستهای استعماری انگلیس و فرانسه، و مشارکت یا نظارتشان بر وقایع بود - هم چون زمین لرزه تکانی به ایران داد که سر آغاز وقایع گوناگون شد و از جمله، مقدم بر همه، توجه حکومتگران را به سوی غرب جلب کرد. و راه نو اندیشی را اندک اندک به روی آنها گشود. و نشان داد که نظام حاکمیت ایللی به پایان خط خود رسیده است. به این ترتیب، در ایران تلافی اجتناب ناپذیر نواندیشی و مذهب، عمری افزون از صد سال دارد. و انقلاب مشروطه، بستر رشد آن است. اگر کودتای سازشگرانه سر سلسله پهلوی نبود، این تلافی، سرنوشتی دیگر پیدا می کرد.

سردار سپه و حلقه اطرافیانش که الگوی ترکیه و مصطفی کمال پاشا را پیش رو داشتند زمانی که عمر سلطنت قاجار حتی در قالب مشروطه به آخر رسیده بود، به شعار جمهوری رو آوردند، و نواندیشان و آرمان گرایان چپ را هم به سوی خود جذب کردند. روحانیت به حمایت سلطنت قاجار برخاست و پرچم مخالفت را مجتهد حاضر در مجلس شورای ملی، سید حسن مدرس، به دوش می کشید، تا روحانیت نجف، در گیرودار ماجرای درگیری با انگلیسی ها در عراق، به قم کوچ کرد و در دیداری که سردار سپه با روحانیت مهاجر داشت، مطمئن شد که روحانیت با قدرت او مخالف نیست، با جمهوری است که سر سازگاری ندارد. و خط سیاسی او به سوی هدف تازه تغییر کرد. و استیلای او نخست با تظاهر به دینداری، راه نواندیشی را بست و پس از ایجاد اختناق نفس گیر در جامعه، ناگزیر به مهار ساختن قدرت روحانیت رو آورد که حتی با مظاهر صوری تجدد نیز مخالفت می ورزید، و از توجه دولت به نیازهای نخستین جامعه، مثل ترویج آموزش نو، گشایش مدارس دخترانه، تصویب قوانینی که ضامن نظم و امنیت اقتصادی در کشور بود، و خاصه از انتقال طبیعی و ضروری جامعه، از نظام ایللی پیش از مشروطه، هر اندازه کند - که رضا شاه با خوی قزاقی، همه را به نام و به حساب خود، می گذاشت - نگران و ناراضی بود.

منع نمایشهای مذهبی زنجیر زنی و قمه زنی، رواج کلاه و لباس به شیوه اروپایی، به دنبال پیش درآمد کشمکش شاه بر سر قرارداد نفت داری، (که رضا شاه، سرانجام با حقارت تسلیم شد و مبتکر و کارگردان کشمکش، تیمور تاش را، برای نجات سلطنت خویش قربانی کرد) زمینه بلوای دینی - سیاسی مسجد گوهر شاد مشهد را فراهم ساخت. بلوایی که چون دیرتر از زمان خود، و پس از پایان دعوای نفت اتفاق افتاد، محکوم به سرکوب بود و به دیکتاتور، فرصت داد تا حضور دست و پا گیر روحانیت را از صحنه سیاسی دور کند. همان طور که فضای سیاسی را از مردان سیاسی نیز خالی کرده بود.

پس از شهریور ۲۰ و سقوط رضا شاه فضای آشفته دوران اشغال و باز شدن در زندانها و آزادی زندانیان سیاسی و تبعید شدگان از روشنفکر و مذهبی و خان؛ و نیاز جانشین او، به بند بازیهای سیاسی برای استقرار در قدرت، روحانیت، بار دیگر وارد صحنه گردانی سیاسی شد و به نام عزاداری، در سراسر ایران شبکه بندیهای قدیم را تازه کرد و به صورت پایگاه اصلی مبارزه با

نواندیشی و جنبش روشنفکری درآمد. اما کالایی که عرضه می کرد، به پرسشهای زمانه پاسخ نمی گفت.

رویش اندیشه های کسروی در فضای آزاد، و نشر آثار او، که مستقیم، ابزار کار روحانیت و خود آن را به عنوان عاملی اصلی در عقب ماندگی اجتماعی نشانه گرفته بود، حتی از جنبش روشنفکری ایران برای روحانیت بیشتر خطرناک می نمود و جامعه مذهبی، برای رو یا رویی با او، علاوه بر چماق تکفیر، به منطقی نو نیاز داشت و این گونه بود که نخستین بار تحصیل کردگانی با آشنایی به علوم و با آگاهی از جهان خارج وارد گود شدند. دکتر نورانی - یا نورانی - نامی که در انگلیس تحصیل کرده بود، هفته نامه «آیین اسلام» را پایه گذاشت و در کنار آن کتابهایی با زبانی جز زبان «عالمان دین» در دفاع و تبلیغ دین منتشر ساخت و «انجمن تبلیغات اسلامی» را در سراسر کشور تأسیس کرد. به یاد می آورم که در مشهد، آقای محمد تقی شریعتی، (پدر دکتر علی شریعتی) نمایندگی انجمن را داشت. مدیر هفته نامه مقالاتی در انطباق آیات قرآن با هیأت جدید می نوشت. و در شماره هایی از آن آگهی و معرفی جزوه های «نماز» و «روزه» تألیف مهندس بازرگان آمده بود.

این سرآغاز حرکتی بود که امروز به نام «روشنفکری دینی» از آن سخن می رود. هسته یی که در جریان حوادث سیاسی و اجتماعی بعد، به نهضت ملی ایران پیوست. و حتی بخش کوچکی از آن نام سوسیالیستهای خدا پرست را بر خود نهاد. در مجموع، این پدیده، که عبارت از تجدد خواهی در تبلیغ مذهبی، برای مقابله با نواندیشی و با جنبش چپ بود، با ماهیت و گرایشهای دینی خود، در موضعگیریهای سیاسی، به جبهه ملی که حرکتی ضد استعماری بود، پیوند خورد و گرایش ملی را با تعلقات مذهبی خود تلفیق کرد. تلفیقی که پس از جدایی آیت الله کاشانی از جنبش ملی، و پیوندش با موج برخاسته برای کودتا، هم بی آسیب ماند. اما، به نحوی زمینه حرکت تدریجی بر روی خط مستقل از دیگر گروههای جبهه را آماده می کرد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، گروهی که مهندس بازرگان و دکتر سحابی، در رأس آن، بودند، و شاخصترین دسته دینداران متجدد به شمار می رفت، و آقای طالقانی را با خود داشت، سازمان «نهضت آزادی» را اعلام کرد. و به مبارزه با رژیم کودتا ادامه داد. جایگاه اجتماعی نهضت آزادی، از ابتدا، در میان قشر با سواد طبقه متوسط و بازاریان نو طلب بود و استقبال دانش آموزان و دانشجویان برخاسته از این قشر، از نهضت آزادی، در جریان جنبش ملی و بعد از آن، به نهضت آزادی مجال داد تا کانون پرورش نخبگانی جوان و پر تکاپو باشد که در جریان وقایع بعدی نقش چشم گیری داشتند.

گذشته از وابستگی طبقاتی، این نخبگان را آرمانخواهی دینی به هم پیوند می زد. یا به تعبیر دقیقتر، وابستگی طبقاتیشان آنها را به ایده ثلویزی مشترک دینی رسانده بود. هنگامی که رهبری نهضت آزادی، حسابش را از جبهه ملی دوم به نوعی جدا کرد و راه قم در پیش گرفت، برگی تازه در تاریخ مبارزه سیاسی ایران باز شد. و حضور فرهنگی مذهب در عرصه آموزش، جوانه زد و به سرعت رشد کرد. به روزگاری که سانسور چشمه های تازه پیدا می کرد و خواندن یک جزوه سیاسی یا فلسفی یا حتی یک رمان، جرم محسوب می شد و دانش آموزان یا

دانشجویان را از سر کلاس درس، روانه «قلز قلعه» و «اومین» و دادگاه نظامی می‌کرده، انواع محافل و مجالس مذهبی رواج اجتماعی داشت و «حسینیۀ ارشاد» و به موازات آن مسجد «قبا» برخوردار از پشتیبانی مالی بازار، مکتب پرورش و ترویج دسته‌های مختلف مذهبی بود. و بنیاد آموزشی «دیرستان علوی» تأسیس شد.

دکتر علی شریعتی از «حسینیۀ ارشاد» به آرمانخواهی مذهبی جوانان دامن زد و با شوری که در وجود خود داشت و از اعتقاد مذهبی ریشه دار خانوادگی وی فوران می‌کرد، در آنها هیجانی از نو بینی مذهبی برانگیخت. جاذبه کلام او که از فصاحتی حماسه گونه و شاعرانه برخوردار بود، در جوانان، نقش آتش گیره داشت و از مقوله دین، در مقابله با رواج گرایش‌های مارکسیستی و در مبارزه با دیکتاتوری، یک مضمون ایده نولوژیک پویا پدید آورد که تکیه گاهش، بیشتر دریافتهای اجتماعی وی از رویدادهای روز منطقه و جهان و تجربه شخصی کودتای ۲۸ مرداد بود.

اما مضامین او، که با دانش جامعه شناسی غربی - رشته تخصصی وی - عجین بود، در خدمت نوعی از تشیع بود که خود، آن را «تشیع علوی» می‌نامید و بین آن و آنچه «تشیع صفوی» می‌خواند، خط می‌کشید. این خط کشی به چنان نو آوری، تعبیر شد که مجتهد سرشناسی چون آیت الله میلانی او را تکفیر کرد. و نیز، مطهری با وی اختلاف پیدا کرد. با این وصف، او یک خطیب و مبلغ مذهبی باقی ماند. و پدرش، که روحانی متدین بود بر درستی اعتقاد مذهبی پسر شهادت داد.

در تظاهرات ۱۵ خرداد ۴۲، که با بلوای مذهبی خمینی در تهران آمیخته شد، نهضت آزادی کوشید بین تظاهرات دانشجویان و حرکت پر خشونت برخاسته از جنوب شهر، و میدان بار فروشان پیوند بزند، ولی تظاهرات دانشجویان که وابسته به جبهه ملی، بودند، به بلوا نیوست. و بلوا، که از صبح زود آغاز شده بود، در حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر، به طور کامل سرکوب گردید. این بلوا، به دنبال اعتراض شدید و جبهه گیری آقای خمینی علیه دو اصل برابری حقوق سیاسی زنان و تقسیم اراضی، در بهمن ۴۱، و با مشارکت مالی و برنامه ریزی سپهد بختیار از خارج تدارک دیده شده بود. و می‌کوشید رادیو و وزارت کشور را به تصرف در آورد.

نسل جوان و دانشگاهی نهضت آزادی، که در فضای وقایع الجزیره و فلسطین و ارتقاء جنبشهای چریکی در خاور دور و امریکای لاتین سیر می‌کرد و با دکتر شریعتی، افق مشترک داشت، به تدریج راهی جدا از نهضت آزادی طی کرد که در خط حرکت چریکی جنبش نامریی چپ بود و دو خط اصلی چریکی - فداپیمان خلق و مجاهدان خلق - تقریباً به موازات هم، ولی با آرمانخواهی دو گانه، به سازمان دهی علیه شاه و حامی جهانی وی، امریکا، رو آوردند. و برخوردار از حمایت دانشجویان خارج از کشور، که متأثر از حال و هوای روشنفکری در غرب، و آزرده از دیکتاتوری زیر سلطه مطلق امریکا، در خارج از کشور فضایی انقلابی پدید آورده بودند، حرکات چریکی و رویش شبکه های متنوع انقلابی در داخل، آغاز گشت.

شرایط اختناق شدید، و ریشه دار شدن بحران اجتماعی، بذر عصیان را از خانه ها، به محوطه دانشگاه ها و کارخانه ها و محافل و مجالس و به تدریج، همراه صغیر گلوله به کوچه ها

و خیابان‌ها پراکنند و زمینه قیام ملی ضد سلطنت را فراهم آورد. در همین شرایط بود که رشته‌های سیاه و سفید با هم آمیخته شد و کلاف در هم پیچیده انقلاب ایران را ساخت. ایران عرضه‌گاه انواع اندیشه‌ها و باورهای سیاسی و اجتماعی بود. بی آن که جامعه فرصت شناخت و نقد آنها را داشته باشد. گروه‌بندی این اندیشه‌ها و باورها، و تفکیکشان نیاز به بررسی جامعه‌شناسانه دقیق و پژوهشی دارد که از موضوع بحث ما جداست. این قدر هست که در آستانه انقلاب، دو خط پر رنگ، لایه‌های مختلف درگیر و دار مبارزه را از هم تفکیک می‌کرد؛ گرایش مذهبی و گرایش مارکسیستی. و سیر وقایع تحت تأثیر جوّی که تبلیغات جهانی از موج انقلاب در ایران، ساخته بود، سرانجام حتی سازمان‌های نو و کهنه مارکسیستی را نیز به دنبال خود کشاند و محکمی برای میزان روشنفکری آنها شد.

از جمله شاخصهای اصلی انقلاب، به بار نشستن اتحاد نهضت آزادی با قم، و در کلامی دقیقتر، با «فرقه خمینی» بود، که می‌کوشید، با حفظ تقدم خود، دیگر کانونهای مذهبی درون و بیرون حوزه را به زنجیره وحدت «روحانیت» وصل کند. و در این کار نیز به برکت پیوند با نهضت آزادی، و نفوذ در دسته‌هایی که به نام روشنفکر دینی در داخل و خارج کشور رویده بود، توفیق یافت. بی آن که به جنبش روشنفکری ایران امتیازی بدهد. یا چیزی از دشمنی با آن بکاهد.

پلی که نهضت آزادی، بین قم و عرصه مبارزات اجتماعی بست، با مجموعه متنوع آثار دکتر شریعتی، که پیرایه روشنفکری داشت، از یک سو و آثار عالمانه و گوناگون متکلم قدرتمندی چون مطهری، از سوی دیگر، به دانشگاه‌ها و به قلمرو حوزه مذهبی متصل می‌شد. اما مکتب شریعتی، به سرعت خصلتی دو گانه پیدا کرد: در میان خوانندگان انبوه آثار وی، که اندیشه‌گری را با این آثار آغاز می‌کردند، جمعی به مطالعه آثار و ادبیات غیر مذهبی رو آوردند، و حتی پاره‌یی از آنان کوشیدند، بین آموزه‌های مذهبی و مارکسیم نقبی بزنند. از جمله، روابط تفاهم‌آمیز مجاهدان و گروه‌های مختلف چریک‌ها، از کاوشگری رهبران مجاهد در تدارک متون آموزشی درون سازمان ناشی می‌شد. در این متون تأثیر شدید و نافذ جهان بینی مارکسیستی به روشنی پیداست. این آشنایی در مرحله بعدی به انشعاب در سازمان مجاهدان و پیدایش سازمان «پیکار» انجامید، که انشعابی سرخ بود و گرایش‌های چریکی خود را با آموزه‌های «مائوتسه تونگ» پیوند زد. بی سبب نبود که سازمان اطلاعاتی شاه، دکتر شریعتی را در زندان واداشت رساله‌یی در رد و نفی مارکسیستها بنویسد که روزانه در صفحه آخر کیهان، منتشر می‌شد. آن زمان در ایران مارکسیستها، نماد روشنفکر انقلابی بودند.

به موازات سازماندهی چریکی مجاهدان که از پهلوی نهضت آزادی، جدا شده و رویده بود، فرقه خمینی نیز به تغییر، تکمیل و تعلیم سازمان تروریستی پر سابقه خود رو آورد.

به یقین رویش قبله مذهبی با آرایه روشنفکری، ابداعی ایرانی نبود. نخست این صدا از اروپای بعد از جنگ جهانی دوم برخاست. عدول از کمونیسم در عرصه مبارزه اروپایی از نفس افتاده، هم در فلسفه و هم در هنر، اثر خود را گذاشت و هنگامی که جلال آل احمد، «خسی در

میقات» را و سپس «غرب زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» را می نوشت، رابطه نزدیک خود را با انفعال فرهنگی روز اروپا، نشان می داد. شما، در غرب زدگی، جایی توجه وی را به مبارزه شدید و دراز مدت کسروی با «اروپا ییگری» پیدا نمی کنید؛ در حالی که کسروی، این مبارزه را از سال ۱۳۱۲ آغاز کرده بود. اما سایه «سارتر» را حتی روی نام «در خدمت و خیانت روشنفکران» هم می بینید. آل احمد، با آن که در قم به دیدار آقای خمینی هم نایل شده بود، ولی حالت انفعالی او، رنگ غربی داشت و در مبارزات روشنفکران همچنان جای خود را حفظ می کرد.

با این همه حرکت دکتر شریعتی، به نحوی، ادامه طبیعی حرکت انفعالی بود که آل احمد آغاز نمود. طبیعی، برای این که او، نگاه با لغش را در کنار پدری به جهان انداخت که خود را وقف تبلیغ و تعلیم مذهبی کرده بود. و گام به گام وی را از سنگلاخهایی که در راه وصول به کمال مذهبی وجود دارد، عبور می داد. او، سیر و سلوک سیاسی آل احمد را نداشت. و راهش از نخست مشخص بود. و اگر خطیب و متکلم نو پرداز مذهبی نمی شد، در جمع شاعران برجسته زمانه اش جا می گرفت.

اما، نه مهندس بازرگان یک روشنفکر بود، نه دکتر شریعتی که در راهی پیش رفت که مهندس بازرگان از گشایندگانش بود. و نه آن دیگران که رهروان این طریقند. به دلیلی بسیار ساده، این رهروان دین، نو کنندگان و آرایشگران خوب و گاه نابغه دین و مذهب به شمار می روند، ولی، بینایی اندیشه شان تا حد ایمان دینی شان ارتفاع می گیرد و نه بیشتر. آن جا که اندیشه شان، قرار است از حریم تنگ و تاریک باید و نیاید های مذهبی فراتر رود و به فضای باز هستی بنگرد، در تاریکی گم می شود و راه برون رفت از بن بست «تبعید»، و «ایمان» را پیدا نمی کند.

فاصله این نوع «روشنفکری» با مفهوم و محتوای روشنفکری، همان اندازه است که فاصله «جمهوری اسلامی» با مفهوم و محتوای جمهوری. تمام کسانی که داعیه روشنفکری دینی دارند، اندیشه شان در شبکه عنکبوتی ایمان و تسلیم مذهبی گرفتار است. آنها ممکن است نقد کننده و صیرفی خوبی در زمینه فروع مذهبی مورثانه زده خود باشند، اما تمام هم شان صرف دفاع از اصولی می شود که به همان اندازه از مورثانه آسیب دیده است. روشنفکر، هرگز از تعقل، به تعبد نمی رسد. تنها یک ایمان کور است که می تواند برشی از زمان و مکان را که به مذهب او محدود می شود، با تمام گره خوردگیهایش، بر مجموع مذاهب و عقاید بشری از آغاز تمدن تا امروز، برتر ببیند و حقیقت محض بپندارد و کل جهان را با گستردگی زمان و مکان آن باطل و گمراه و مستوجب عقوبت بداند.

کسانی که در بجنوبه قلیان اجتماعی ایران، در حوزه های دانشجویی خارج از کشور، جای بحث و شناخت اجتماعی به جوانان درس «تجوید قرآن» می دادند، مردمانی مؤمن بودند، اما به روشنفکری خدمت نمی کردند. آنان که در بازی «رفراندوم» با خدعه آقای خمینی همصدا شدند و آن را به اجرا گذاشتند، نیز در ایمان دینی شان جای تردید نیست ولی دیگر تهمت روشن — فکری به آنها زینده نمی نماید. یا آن کسان که علیه میثاق جهانی «اعلامیه حقوق بشر» و در

مخالفت با تصویب آن از جانب مجلس شورای ملی، نظر پردازی می کردند، آن هم نه به خاطر نقصان های متصور، یا فراگیر نبودن محتوای آن، بلکه با این استدلال که: با تصویب میثاق، جز شاخه معین مذهب شیعه، که در قانون اساسی، مذهب رسمی شناخته شده، دیگر مذاهب و عقاید دینی و اجتماعی، هم در ایران آزادی عمل پیدا می کنند و فرقه اقلیت بهایی می تواند آزادانه تبلیغ کند، جز خادمان چشم و گوش بسته و متعصب یک فرقه مذهبی نقش و عنوانی در خورشان نیست.*

در کشوری که سلطنت با مبارزه دراز مدت مردم و در انقلاب و قیام سراسری آنها، سقوط کرده بود، پرسیدن از مردم، که سلطنت می خواهید یا جمهوری اسلامی؟ جز خدعه چه می توانست باشد؟ و چگونه ممکن بود آقای مهندس بازرگان و یارانش با آن همه تجربه و آگاهی سیاسی، این خدعه را نشانند! و ندانند که در مباحث حقوق اساسی، بحثی به نام جمهوری اسلامی، نیامده است، و نه تنها مردم عادی، که نخبگان جامعه نیز، از این نام تصویری در ذهن ندارند. یا کشتارهایی که به شیوه مذهبی و با احکام فقهی در کشور انجام گرفت، و آقای مهندس بازرگان - که در دوران شاه ریاست جمعیت دفاع از حقوق بشر را در ایران برعهده داشت - آن زمان به اتفاق یارانش، دولت موقت و بخشی از اعضای شورای انقلاب را تشکیل می داد، و ناظر خاموش غارتگریها و خانه گردیها و تفتیش عقاید و تجاوز به حقوق اجتماعی و سیاسی مردم و شعار «یا روسری، یا تو سری» «اوباش» «تیغ کش» شیشه اسید به دست علیه زنان، و تصرف و غارت روزنامه ها و تعقیب و تهدید آشکار روزنامه نویسان و یکه تازی عمامه به سرها از طلبه خردسال و عامی، تا ملای صاحب دم و دستگاه بود و تنها به این اکتفا می کرد که در تبرا از آنچه اتفاق می افتد، بگوید: «ما به تراکتور احتیاج داشتیم و آقا، ماشاءالله بولدوزر هستند!».

اعلام حکومت دینی، در ایران، آن هم در قالب تبعیضگرانه استیلائی «هیرارشی مذهبی» بر مردم و اعلام قیمومت بر جامعه، و بر سرنوشت کشور، جز با همدستی و همکاری و خدمات مؤمنانه «روشنفکر مذهبی» ممکن نبود و پس از استیلائی چنین حکومتی که در تاریخ شیعه دوازده امامی،مانندی ندارد، فرقه «امام خمینی» که در دوران انقلاب، چهره خود را آشکار نمی ساخت، بی نقاب به صحنه آمد و مجموعه «روحانیت» را با شیوه های تجربه شده خود، مهار زد. و «روشنفکران دینی» را هم یا تصفیه کرد و یا به خدمت خویش گرفت. و آنچه را که کسی باور نمی کرد، واقعیت بخشید، البته برچسب «اسلام امریکایی» را ابتدا «امام» بود که به پاداش خدمات نهضت آزادی، به این نهضت زد.

دایره «خودی» و «غیرخودی» که نخست «امام» رسم کرد، به تدریج چنان تنگ شد، که، بازی گروه بندی دوگانه درون دایره نیز که با برنامه ریزی «امام» از سیستم دو حزبی غربی اقتباس شده بود، از اعتبار افتاد. ناگزیر، مبارزه درونی «خودی ها» به بیرون از دایره کشیده شد. و متاع «روشنفکران دینی» و «جامعه مدنی» و «اصلاح طلبی» رواج یافت و رونق گرفت. این رونق، اما از آن رو نیست که عنوان کنندگان، مطلب نوی عرضه کرده اند یا توانایی دارند که به آنچه مطرح کرده اند، جامعه عمل ببوشانند؛ بلکه افشاگریهای مبارزه درونی آنهاست که توجه

افکار عمومی را جلب می کند. آنها بی افشاگری درباره برگزیدگان فرقه، نمی توانند توجه مردم را جلب کنند، و رقیب آنها نیز که بیست سال به شیوه مدیریت بی چون و چرای نظم برده داری خو گرفته است و از مطرح شدن حساب و کتاب، و پیاده شدن از قدرت، وحشت دارد، با ناشکیبایی و تشدید خشونت ناخواسته به این استقبال عمومی دامن می زند.

برای آن که باور کنید سقف و فضای پرواز «روشنفکر دینی» چه اندازه کوتاه و محدود است تعریفی را که درباره شرط نقد دینی، در کتاب «هرمنوتیک، کتاب وسنت» تألیف مدرس معتبر و «روشنفکر حوزوی» آقای «محمد مجتهد شبستری» آمده است، در دو فراز نقل می کنم. می بینید که نام کتاب هم فرنگی است:

«گاهی نقد از موضع یک فیلسوف فرهنگ و یا نقاد ایده ثولوژی - که نقد بیرونی است - به جای نقد ایمانی که نقد درونی است می نشیند و این التباس و اشتباه مشکلات فراوان به وجود می آورد. من صریحاً عرض می کنم که در جامعه مؤمنان پاس - داری از حقیقتی مطرح است و نقد درونی با انگیزه پاسداری از آن حقیقت مطرح می شود. - در فلسفه امروز، پاسداری از چیزی مطرح نیست. فلسفه امروز سؤال کردن لاینقطع و به اصطلاح سؤال کردن رادیکال است. در این سؤال کردن رادیکال پاسداری از هیچ حقیقت به دست آمده بی مطرح نیست. زیستن در عالم فلسفه امروز غیر از زیستن در عالم ایمان است. مؤمن در گرو ایمان خویش است، مسأله پاسداری برایش مطرح است و این عنصر لاینفک ایمان است.» (ص: ۷-۱۹۶) و

«... در عالم اسلام نقد اندیشه دینی از درون تنها بر محور «توحید» که اساس ایمان اسلامی است می تواند انجام شود. توحید یعنی نفی الوهیت و قدرت و اطلاق از تمام موجودات و از تمام معرفت ها و پذیرفتن صمیمانه و مخلصانه هر آنچه خدای یگانه و بی همتای عالم ظاهر می سازد و بر انسان روا می دارد؛ حکم وی را تنها حکم دانستن و با مهر او همدلانه زندگی کردن. این نوع زیستن همان است که در جمله لا اله الا الله آمده است. هر گونه نقد درونی اندیشه دینی در اسلام، باید از این محور، یعنی توحید انجام شود.» (ص: ۱۹۷).

با اندکی توجه، اصل تبعیض خودی و غیر خودی را که از بدعتهای اجتماعی «امام راحل» بود، در این جا هم به صورت «نقد درونی» و «نقد بیرونی» می توان یافت. اندیشه مفلوکی که تا این پایه زیون ایمان خویش است از کجا می تواند روشنی کسب کند، و تا کجا می تواند روشنی بپراکند؟ جلی از این قبیل فقط با جعل جمهوری اسلامی قابل سنجش است. روشنفکری در ایران تاریخ و سیر روشن دارد و همه جا، با مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران گره خورده است؛ بی آن که با دین و ایمان مردم کاری داشته باشد.

رضا - مرزبان

* اشاره به مقاله بی است که آقای هادوی، نخستین دادستان کل انقلاب، به عنوان اثر منتشر نشده، «دکتر علی شریعتی» در روزنامه، کیهان منتشر کرد. و در مقدمه، آن دلیل نگارش و نیز منتشر نشدن مقاله را توضیح داد.

میزگرد

نگرش از بیرون به «دوم خرداد»:

اختلاط چند غیر مذهبی دربارهٔ یک جریان مذهبی

آنچه که ذیلاً از نظر شما می‌گذرد متن پیاده شدهٔ ضبط گفتگویی است که اخیراً در لندن صورت گرفته است و برای درج، در اختیار نشریه آزادی گذاشته می‌شود. همهٔ طرفهای گفتگو دور و بر پنجاه سال دارند و در نتیجه به زیر و بم هر دو نظام شاه و شیخ وقوف نسبی داشته مضافاً آن که خود را چپ و مارکسیست می‌دانسته‌اند. برخی از آنان در زمان انقلاب ۵۷ در گروههای چپ و جبهه دموکراتیک ملی فعالیت داشته‌اند گرچه دیگر فعالیت سیاسی ندارند ولی قضایای ایران را با علاقه و نگرانی دنبال می‌کنند. نامها همگی مستعار آمده‌اند. جهت سهولت خواندن متن، لحن محاوره ای گفتگو تا حدی تعدیل شده است.

پهمن؛ مردم ایران پس از بوجود آمدن دیکتاتوری آخوندی، همیشه در انتظار روز آزادی و آرزوی تغییرات اساسی بوده‌اند و جهت رسیدن به این اهداف به شیوه‌های مختلف مبارزه روی آورده‌اند. گاهی در پی انقلابی مجدد بوده و گاهی از طریق مسالمت‌آمیز تلاش کرده‌اند. مدتی است که تحول بزرگی در میهن ما در حال شکل گرفتن است و اقبال مختلف مردم با شرکت در چندین انتخابات و دادن رأی مخالف به حاکمیت ولی فقیه فعالانه در این تغییر و تحول شرکت دارند. حالا وقت آن رسیده است که این حرکت و جنبش هر چه بیشتر بررسی شود تا ما بدانیم نقش سایر نیروها، یعنی به خصوص نیروهای اپوزیسیون لاییک که حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن از آنها سلب شده و زیر فشار نظام آخوندی از فعالتهای سیاسی محروم شده‌اند، در قبال این جنبش چه باید باشد. آیا باید از آن حمایت کند و یا نه؟ و در این صورت تا چه حد و به چه نحوه؟ نباید فراموش کرد که بهترین راه برای تغییر، استفاده از امکانات موجود است. نیروی جانشین در دل خود این جامعه است. من از دوستان تقاضا می‌کنم در بحثی که خواهیم کرد کوشش شود ماهیت این جنبش روشن شود و به نکاتی که اشاره شد توجه فرمایند.

حسین؛ جنبش دوم خرداد و مسائل مربوط به آن را در سه سال گذشته بارها بحث و بررسی کرده‌ایم و پاره‌ای از آن نکات دیگر تازگی ندارند و کم و کیف آنها روشن شده است. عمق و

وسعت این جنبش در بین توده های میلیونی جامعه اکنون غیر قابل انکار است در حالی که تا چندی پیش خلیپها به خصوص در خارج از کشور اصلاً قبول نداشتند که این جنبش، واقعی بوده و برای تحقق بخشیدن به خواسته های آزادی طلبانه و گسترش سیاسی می باشد. آن را نوعی توطئه و برنامه ریزی رژیم حاکم، و در بهترین حالت حرکت هایی خود انگیزخته، اعتراضی، و ناشی از بیکاری و فقر گسترده در جامعه ارزیابی می کردند.

بله جنبش دوم خرداد، جنبشی اصلاح طلبانه با ماهیتی دموکراتیک است. نیروها و اقشار مختلف از جامعه با خواسته ها و تمایلات گوناگون در آن شرکت دارند هم نیروهای مذهبی و هم نیروهای غیر مذهبی. از جمله مسائلی که در حال حاضر از اهمیت زیادی برخوردار می باشد یکی ویژگی و نوع برخورد بین این نیروها و دیگری جناح های داخل حاکمیت و وزن آنها در جامعه می باشد. در ارزیابی جناح راست بیشتر گفته می شود که تمام مراکز قدرت و سرکوب را در دست دارد و منابع مالی و اقتصادی زیادی را در انحصار خود دارد و کمتر توجه می شود به این که به هر حال قدرت بسیج حدود ۲۰ درصد جامعه را نیز دارد و بیست درصدی که از نظر خواسته های اجتماعی یک پارچه تر و از نظر تشکل، بسیار سازمان یافته تر از نیروهای جبهه اصلاح طلب است و قدرت بزرگی را شامل می شود.

آنچه در ارزیابی کم و کیف روابط بین نیروهای سیاسی به نظر من باعث نگرانی است، کیفیت نگرش روشنفکران غیر مذهبی به مذهب در کلیت آن و به اقشار و رهبران مذهبی درون جنبش است فکر نمی کنم در هیچ کدام از ملت های پیشرفته جهان، مذهب تا این اندازه از نظر روشنفکران غیر مذهبی عاری از اعتبار و سراسر خرافه و جهل و عقب ماندگی ذهنی ارزیابی شود. این باور که همه نارساییها و عقب ماندگی های جامعه ما ناشی از اسلام و قشر مذهبیون است و بر عکس تمام خواسته ها و حرکت های مترقی جامعه، ناشی از عملکرد نیروهای غیر مذهبی و در مرکز آن «چپها»، به نظر من درست نیست و این می تواند بسیار مضر و مخرب باشد. شاید ریشه این برخورد نفی گرایانه در نحوه ورود فرهنگ و تمدن غرب به کشور ما و در تقابل قرار گرفتن آن با ارزشها و سنت های بومی و مذهبی باشد و البته عملکرد و برخوردهای کثیف و مزورانه روحانیون در مقابل جنبش های ترقی خواهانه جامعه در تشدید آن نقش بزرگی داشته است.

پهمن؛ گفته شما در باره اینکه روشنفکران غیر مذهبی همیشه اقشار مذهبی را رد کرده اند کاملاً درست نمی باشد و در تمام تاریخ معاصر ایران از مشروطه تا به حال نیروهای مترقی با مذهبی ها همکاری داشته اند. این را در نهضت مشروطه می بینیم و در دوره مصدق و نهضت ملی به همین ترتیب و پس از آن هم ملیون همیشه کوشش داشتند با مذهبی ها همکاری کنند. جبهه ملی این کار را می کرد. این نفی مذهب به طور کلی اول از طرف حزب توده (در شروع فعالیتش) مطرح می گردد و سپس سایر نیروهای چپ و مارکسیست هم به این رویه تا زمان انقلاب و پس از آن ادامه می دهند. البته در یک دوره کوتاه قبل از انقلاب، بسیاری از نیروهای چپ از جریانات مرتجع مذهبی ارزیابیهای ساختگی و قالبی خودشان را داشته اند و حزب توده هم از سر اپورتونیسم با نیروهای ارتجاعی مذهبی همکاری نزدیک داشته که بالاخره هر دو

رویه سبب نتایج زیان بار برای جنبش آزادیخواهانه مردم ایران شده است. بهرحال این تقصیر روشنفکران نیست که حالا تمایلی به مذهبها ندارند. بلکه در نتیجه کشتار و سرکوبگری نیروهای حاکم مذهبی، این حالت بوجود آمده است.

حسین؛ شما گفتید که شاید نیروهای چپ و مارکسیست چنین برخوردی را داشته اند، من هم خیلی مخالف این حرف نیستم. بلی نظر من هم به این محدود می شود و اینها هستند که هر چه را در عملکرد اجتماعی جریانات مذهبی می بینند می کوبند.

کاوه؛ فکر می کنم چند مطلب اساسی وجود دارد. به اعتقاد من جنبش دوم خرداد را باید به عنوان جنبش دموکراسی مردم ایران بعد از تجربیاتی که این ملت پس از انقلاب ۵۷ پیدا می کند ارزیابی نمود. به عقیده من این جنبش را تحت هیچ عنوانی نباید به بخشی از روحانیت و آقای خاتمی نسبت داد. واقعیت این است که در انتخابات ۲ خرداد و حتی در انتخابات اخیر برای مجلس، مردم یک نته بزرگ به جمهوری اسلامی گفتند و خیلی آشکار است که رأی مردم بسمتی بوده که نشان بدهند با کل این رژیم مخالف هستند و از این نظام ارتجاعی بکلی خسته و مأیوس شده اند.

به اعتقاد من بردار دموکراسی برآیند دو عامل عمده است. یکی خرد اجتماعی و یکی هم مبارزه. سطح دموکراسی در جامعه در ارتباط مستقیم با شعور اجتماعی و فعالیت گروههای گوناگون ذینفع است. جامعه ایران، جامعه پاکستان نیست، جامعه بنگلادش نیست، جامعه افغانستان نیست، جامعه ای است که در صد سال گذشته چندین حرکت عظیم داشته. انقلاب مشروطه داشته، قیام جنگل داشته، نهضت ملی شدن نفت داشته، انواع و اقسام مبارزات سیاسی چه بشکل چریکی و چه به گونه های دیگر داشته، قیام ۵۷ داشته و بر علیه استبداد و ظلم جنگیده. در نتیجه، تمام اینها در پدیده ای که امروز در ایران رخ داده، در شکل گیری این خرد جمعی سهم داشته اند. بدلیل حکومت بیست ساله اسلامی، امروزه بخش عمده ای از مردم از اسلام زده شده اند و بدلائل مختلف که شاید عمده ترین آن سقوط بلوک شرق بوده بسیاری از روشنفکران چپ به یک شکل مسخ شده اند و یا به یک شکل خود فریب و تقلیل گرا شده اند. یعنی خیال می کنند دیگر خودشان در فعل و انفعالات نقش تعیین کننده ای ندارند و در نتیجه به بخشی از اپوزیسیون داخل خود رژیم علاقه مند می شوند. در حالی که ما اگر بخواهیم مردم را فریب ندهیم. باید بگوییم آینده ایران در گرو حل چه مسائلی است. به عقیده من دو مسأله را باید عمده کرد. آزادیهای سیاسی و عدالت اجتماعی در چهار چوب یک برنامه توسعه همه جانبه و هم آهنگ. شما امروز مدل توسعه مذهبی یعنی غیر لاییک در هیچ کجای دنیا سراغ ندارید، اگر دارید بمن بگویید. هر نوع حکومت مذهبی یا ایدئولوژیک، خاصه حکومت اسلامی، در جوهر با آزادیها و توسعه به مفهوم علمی آن در تضاد است. حالا می خواهد ایران باشد، افغانستان باشد یا الجزایر فرق نمی کند.

ما با مذهب به عنوان یک مشکل رفتاری و یک رویه فردی اشخاص کاری نداریم ولی خود خمینی بارها تأکید کرد، اسلامی که من می گویم اسلام سیاسی است و اسلامی است که می خواهد حکومت کند. امروز ما روشنفکران وظیفه نداریم بگوییم که هزاران نوع اسلام وجود

دارد. اینها کلیات است و ما با اسلام شخصی کسی کاری نداریم ولی ما باید بگوییم در این قرن هر کجا اسلام صحبت از کسب قدرت سیاسی کرده جز خرابی چیزی بیار نیامده است. به کارنامه فقر و فحشاء و قتل و غارت در ایران نظر کنید. طالبان را به بینید که علاوه بر کتاب سوزانی، تلویزیون سوزانی نیز می کنند و به مردان خود توصیه می نمایند که اگر «زن جوان در خانه دارید، خروس در خانه نگهداری ننمایید.» به ادعاهای اسلاميون الجزایر توجه کنید که حاضرند با رأی مردم به قدرت برسند ولی حاضر نیستند با رأی همان مردم از قدرت کنار روند چرا که «اسلام عزیز» حکومت الله است و خیابانی یک طرفه. فکر می کنم اگر یک انتخابات آزاد روزی در ایران برقرار شود با توجه به آن زمینه های تاریخی که عرض کردم و با توجه به تجربیات بیست ساله اخیر هیچ نوع نگرش اسلامی از «اسلام عزیز» خمینی گرفته تا اسلام ایدئولوژیک و تیز شده رجوی و تا اسلام ولرم شده سروش و ...، بتواند جای قابل ملاحظه ای در آزادی مردم پیدا کند.

سعید؛ موضوع مهم اینجا مذهب نیست بلکه بحث دخالت مذهب در سیاست است. بحث جدایی دین از دولت، بحث کاملاً روشن و واضحی است که در ادبیات سیاسی ما، به خصوص در طول دو دهه گذشته کاملاً شکافته شده است و نیازی به تکرار آن نیست. درک مردم ما از جدایی دولت و مذهب یک درک سطحی و تئوریک نیست آنها با پوست و گوشت خود و تجربه زندگی در جمهوری اسلامی مفهوم دخالت دین در اداره امور کشور را احساس کرده اند. آنها با تجربه دیده اند که قوانین قرون وسطایی اقتصادی و دیگر جنبه های آن چطوری آنان را در فشار قرار داده. آنها، زن قاضی ایرانی که حق قضاوت از او گرفته شده و کسی که برای مسافرت باید از مردش اجازه بگیرد یا در ارث و شهادت نصف انسان دیگر به حساب بیاید را دیده اند و دیگر نیازی به بحث تئوریک ندارند.

اما مسأله اینجا بر سر جبهه دوم خرداد است. دو سه مورد را همیشه باید در نظر گرفت. علت بوجود آمدن جریان دوم خرداد چه بود؟ هدفش چیست؟ یعنی به هر حال به کجا کشیده خواهد شد؟ و بالاخره نقش نیروهای لاییک یعنی کسانی که مستقیماً درگیر نیستند و یا بهتر بگوییم بدلیل اینکه خودی نیستند و اجازه درگیری مستقیم در جریان مبارزاتی را ندارند با جنبش دوم خرداد، از نظر فعالیتهای روزمره سیاسی چه میشود؟ فکر می کنم این چند تا موضوع خیلی مهم هستند و من به طور خلاصه اشاره می کنم به یکی دو تای آنها.

در مورد جریان دوم خرداد یک نکته که دوستان در بحث هایشان فراموش می کنند این است که بحران اقتصادی در جامعه وجود واقعی دارد. سطح بیکاری فوق العاده بالا است.

اگر دوستان به هرم جمعیتی ایران نگاه کنند، اکثریت قریب به اتفاق این جمعیت جوان است و با یک نگاه کلی به آمارهایی که حتی خود رژیم می دهد، می بینیم که بیکساری در این قشر وحشتناک است. فرصتهای شغلی ایجاد شده در ایران، در مقایسه با کسانی که به بازار کار می آیند، یک فاصله فراوان دارد. اقتصاد ایران امکان پاسخگویی، به این همه جوانی که به بازار کار وارد می شوند، را ندارد. خیل جوانانی که به عنوان پناهندگان اقتصادی به اروپا سرازیر شده اند مؤید این ادعا است. از طرف دیگر، گرانی در ایران بیداد می کند. طبقاتی از جامعه به سطح

فقیران یا کسانی که زیر خط فقر قرار دارند پیوسته اند که هیچگاه در دورانه‌های قبل درگیر چنین مشکلاتی نبوده‌اند.

موضوع دیگر این که اصولاً این فرم حکومتی از لحاظ روابط اجتماعی با جامعه ایران جور در نمی‌آید. جامعه ایران، حداقل جامعه شهرنشینش یک جامعه مدرن است و نمی‌تواند دخالت حکومت را در تمام جزئیات زندگیش قبول کند. دقیقاً به خاطر این فرم قرون وسطایی حکومت است که مردم دیگر صبرشان به سر آمده چون اجازه زندگی آرام را از مردم عادی گرفته‌اند. بالاخره روشنفکران دوم خرداد که یک دفعه خواب نما نشدند که ای بابا، ما به اصلاح سیاسی نیاز داریم. اینها خواسته‌های مردم است. شاید روشنفکران شما قصدشان اصلاح سیاسی باشد ولی مردم علاوه بر این مشکلشان تغییر است. آنها می‌خواهند وضع را عوض کنند، زیرا می‌خواهند تحت این شرایط زندگی نکنند. این که این جریان به کجا کشیده می‌شود را بگذاریم در طول بحث، بیشتر شکافته شود. بگذارید موضوع طیف‌هایی که در جریان دوم خرداد شرکت دارند و خواسته‌هایشان را از این جریان، به بحث بگذاریم و ببینیم واقعاً نقش نیروهای لاییک در رابطه با این جریان چیست؟ واقعاً ما چه نقشی داریم؟ آیا این قیله موعود است؟ کار روشنفکر لاییک، دنباله روی از دوم خرداد نیست؛ ما باید مستقلاً بتوانیم اوضاع کشورمان را تحلیل کنیم.

بهبود! نکته اساسی که بنظر من باید به آن توجه کرد این است که ایران در وضعیت بسیار متحوّلی قرار دارد. این که سوی این تحوّل به کجا است برای من چندان روشن نیست. کورسوهایی می‌بینم ولی خیلی هم به تحولات آتیه در مملکتمان امیدوار نیستم. بنظر من این تحولات هیچان انگیز است و اصالت‌هایی دارد و جا دارد که ما لاقبل به عنوان کسانی که امکانات زندگی در خارج از کشور را داریم و این فرصت را داریم که بتوانیم مطالعه جامع‌تر و بی‌دغدغه‌تری از این اوضاع داشته باشیم آن را بکاویم و بیشتر مطالعه کنیم. نخستین نکته‌ای که بنظر می‌رسد این است که این جامعه متحوّل است و سرزندگی و هیچان دارد و در آن برخورد عقاید و آراء، دارد صورت می‌گیرد و بروز خشونت در آن ظاهراً اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. بنابر این، این عوامل را باید بخشی از هستی ذاتی چنین زندگی‌ای در مملکتمان ببینیم و بهمین علت هم عرض می‌کنم که به عقیده من مشکل است که بتوانیم ببینیم در انتهای این مسیر چه قرار دارد.

فکر می‌کنم آنچه که به عنوان جنبش دوم خرداد بر سر زبانها افتاده است سه خصیصه و یا سه عنصر متشکله دارد.

۱- اصلاح طلب است منظور من این است که انقلابی نیست. یکی از صفات مثبت این جنبش این است که خواهان تغییرات بنیادی یعنی زیر و رو کردن مناسبات اجتماعی نیست. بلکه معتقد به تغییر تدریجی است و حتی گاهی آنقدر وسواس دارد و سعی می‌کند با تأکید به قوانین موجود گام بردارد که شورش را در می‌آورد ولی کار بسیار خوبی می‌کند. این جنبش اصل توسل به حرکات انقلابی را رد می‌کند و پیشرفت تدریجی یکی از ویژگی‌هایش است.

۲- این جنبش از نظر من مسالمت‌آمیز است یعنی برای اقدامات ایذایی و افراطی و سرکوبگرانه، یا جایی ندارد و یا اگر دارد در ازدحام کلی این جریان گم شده است.

۳- به نظر من مهمترین بخشی که البته تعریف و تفسیر دارد و متوجه هستم که مخالفت خیلی ها را برمی انگیزد این است که این جنبش رویکردهای مذهبی دارد. وقتی عرض می کنم رویکردی مذهبی دارد منظورم رویکردی خانگی است. مطابق گفته یکی از روشنفکران ما، همین چند وقت پیش در کنفرانس برلین، منادیان جنبش دوم خرداد گفتمان خودشان را از روشنفکران لاییک میزدند و بنام خودشان جا می زنند. در تاریخیت و حقاییت این گفته تردید دارم. گرچه واقعیتی در این داستان نهفته است ولی این سؤال پیش می آید که چطور این گفتمانها را حضرات خودشان نمی توانند جا بیاندازند. این پاسخ را ایشان نداده که چطور مقوله هایی از قبیل دموکراسی، آزادی، برابری، حقوق بشر و صدها مقوله دیگر می تواند توسط مخاطبین گفتمانهای مذهبی گوارده و جذب شود. بدون تردید اینها گفتمان هایی هستند که از افکار لاییک کسانی که حداقل به بشر در این جهان بیش از بشر در آن جهان اهمیت می دهند سرچشمه گیرد که به آن قوام و دوام بخشیده اند، ولی در نزد ما ایرانیان جا نیافتاده است. معذالک مذهبونوی که این افکار قرضی را گرفته اند این طور که مشاهده می کنیم بیشتر و بهتر جایش انداخته و می اندازند. بد نیست ببینیم چرا و چگونه.

سعید؛ خصلت هایی را که شما از جریان دوم خرداد بیان می کنید من هم با آنها موافقم ولی آنچه را که شما در نظر نمی گیرید این است که انگار این خصلت اصلاح طلبانه مختص اینها است. در صورتی که به نظر من این طور نیست. حالا واقعیت مبارزه این خصلت را به مبارزه می دهد. شما اگر اجازه بدهید به نیروهای لاییکی که در ایران هستند، آنها هم اگر حق مبارزه داشته باشند، به شما قول می دهم که آنها هم اصلاح طلبند. یعنی تجربه مبارزه سیاسی در جهان و واقعیتهای سیاسی - اجتماعی ایران خود اصلاح طلبی را دیکته می کند. انقلاب و تغییر ناگهانی در شرایط امروز جواب نمی دهد و من به شما قول می دهم که نیروهای لاییک این موضوع را از هر کس دیگر بهتر درک کرده اند.

بهزاد؛ حالا با توجه به این قضیه ببینیم این تحولات دو سه سال اخیر چه شده. یک نکته ای که کاوه اشاره کرد این بود که مردم با این داستان یک «نه» بزرگ به جمهوری اسلامی گفتند. ای کاش این را یک خرده بلندتر می گفتند که کاری تر از آب درآید. متأسفانه چنین نیست. «نه» گفتن با شرکت و مداخله در یک امری فرق دارد. می توانستند در خانه شان بنشینند، مثل دفعات قبل و اصلاً رأی ندهند، آنوقت این «نه» خیلی زیباتر و بزرگتر بود. واقعیت این است که مردم دخالت کردند در این داستان. یک آرزوهایی را مجدداً در خودشان زنده دیدند.

یکی از جنبه های خیلی اساسی کار آقای خاتمی در مبارزات انتخاباتی اش تکیه کردن به قانون و قانونگرایی بوده است و این نقش مهمی در جلب افکار عمومی به نفع او داشته است. من یک نکته ای را مجبورم این جا تذکر بدهم. اگر چه نمیدانم منادیان یا برنامه ریزان جنبش دوم خرداد به این امر واقف بوده اند و یا نه؟ و آن این است که در تاریخ معاصر در ایران یک آوردگاهی است که در آن سه عنصر با هم در حال جنگ هستند و نه دو تا بر خلاف تصور عمومی. در ایران همیشه منازعه بین آزادی و نیروهای سرکوبگر آزادی بوده و به اصطلاح کشاکشی بوده بین آزادیخواهان و مستبدین. ولی یک عنصر تعیین کننده را هم همیشه در کنار

اینها داشته ایم که متأسفانه تعیین تکلیف می کرده در نتیجه نهایی، یعنی این که مردم چه تصمیمی سرانجام خواهند گرفت. آن نیروی سومی همان گرایش به سوی داشتن امنیت است. اگر شما از مشروطه به این طرف دقت کنید همواره یک دور تسلسلی بوده یک دور باطلی بوده. به این ترتیب که جریاناتی، نیروهای، شخصیت‌هایی امر پشتیبانی و تقویت آزادی را شروع کردند و مرحله ای هم پیش بردند ولی در مصاف با مخالفین خودشان مجبور شدند بار را زمین بگذارند. زیرا مردم ایستادگی نکردند و علت این که مردم از آنها آنوقت پشتیبانی نکردند این بود که نوع مبارزاتی که وجود داشته به ذات نمی توانسته بلاواسطه امنیت مردم را تأمین کند و در نتیجه در آن لحظه حساس همیشه یک عده قلدر می آمدند و خشک و تر را با هم می سوزاندند. هم آزادیخواهان را سرکوب می کردند و هم مردم را و یک بساط قلدری راه میانداختند. پس اگر یک آدمی بیاید و بگوید که من قانون می آورم، من دلم می خواهد که تمام افراد مردم از صدر تا ذیل تحت فرمان قانون بیکسان زندگی کنند، این جاذبه خیلی خیلی زیادی دارد. پس مردم به این ندا «نه» نمی گویند. مردم به امیدی وارد این ماجرا می شوند.

اشاره شد به این که دموکراسی حاصل خرد جمعی و مبارزه است اگر این فرض درست باشد، یعنی این دو از ارکان دموکراسی به حساب آیند پس چرا ما نتوانسته ایم به دموکراسی دست بیابیم؟ می گوید هم مبارزه بوده و هم شعور اجتماعی پس علی القاعده دموکراسی باید اکنون بدست آمده باشد. آمده است؟

علل این قضیه متنوع است مثلاً پس از شهریور ۲۰ و انقلاب بهمن، فضایی بوجود آمده بود که بتوان دم از سر برکشیدن نهال آزادی زد. اما این نهال آبیاری نشد و زود خشکید. علت آن صرفنظر از مسائل فرهنگی و فلسفی این هم بود که مبارزه دامنه پیدا نکرد. به اصطلاح جنبه سلبی آن بر جنبه ایجابی آن غلبه داشت. خیلی خلاصه بگویم نیروهای آزادی طلب از حد محافل کوچک و محدود پیش تر نرفتند و خواست آزادی حالت جریان بخود نگرفت که اگر می گرفت هم تازه اول کار بود، چرا که دموکراسی فقط این نیست که حکومتی موجود باشد و افراد هراز گاهی بروند به آن رأی آزاد و مخفی بدهند. این بنظر من اصلاً منتهی نمی شود به دموکراسی. دموکراسی از امور خیلی خیلی روزمره زندگی شروع می شود. از مناسبات بین پدر و پسر، زن و مرد، کارگر و کارفرما، کارمند و مدیر شروع می شود. روابط از این جا آغاز می شود. به معنی دیگر اگر ما از مناسبات اولیه خانوادگی و اجتماعی، این روابط دموکراتیک را عملی کنیم بعد می توانیم امید داشته باشیم که در نهایی ترین اشکال اجتماعی آن که دولت باشد، این روابط مشهود می گردد. پس اگر در روابط روزمره خودمان هیچ نوع رابطه دموکراتیک جاری نباشد، بعد نمی توانیم انتظار داشته باشیم دولتی سرکار آید که دموکرات باشد و اگر داشتیم آن وقت وارد تصورات غیر واقعی شده ایم.

این نکته درست است که هر جا اسلام قدرت را در دست گرفته جز خرابی از آن چیزی در نیامده. اما نمی توانیم لزوماً نتیجه بگیریم که این جنبش اخیر هم آن طور می شود. هیچ حکومتی در هیچ جای دنیا وجود ندارد که از آن زور و فساد در نیاید. می خواهد مسلمان باشد می خواهد لاییک باشد و یا مارکسیست، چپ یا راست. بنابر این باید نکته اصلی را ببینیم.

یکی از خصوصیات این جریان این است که خودش را مذهبی می داند ولی معیار قضاوت برای من که خود را لاییک می دانم، مسلمان بودن و یا نبودن اینها نیست. با فحش و فضحیت به اسلام هم کار درست نمی شود. اینها که نیامده اند بگویند اسلام ما اسلام فقهاتی است. پس نزد من معیار آن است که یک جریان نسبت به اصول موضوعه حقوق بشر و اصول آزادی بطور اعم و آزادیهای سیاسی بطور اخص و نگاهداشت حرمت انسان، چه می گوید و چه می کند.

نکته آخر این که در انتقاد از اینها نیروهای لاییک را در برابر آنها می گذارند. چنین چیزی نیست. نیروهای لاییک الزاماً دموکرات نیستند. ما هر نیرویی را با نگاهی که به جهان دارد به تاریخ ایران دارد و با سوابق افراد آن می سنجیم. ما نیروهایی را داریم که خودشان را لاییک می دانند ولی از هر خر مقدسی خر مقدسترند. بنابر این ما باید رویه ای را اتخاذ کنیم که ما را بسر منزل مقصود برساند. پیشنهاد من این است که بیاییم یک متری، یک معیاری را در نظر بگیریم که قابل قبول برای همه باشد. لاقبل قابل قبول اکثریت مردم باشد و بتواند مشت همه را بیکسان باز کند. من چیزی برای این متر جزء آزادی نمیشناسم. حالا اگر کسی آخوند باشد چه ربطی بمن دارد من آدمهایی را دیده ام که مدعی لاییک بودن هستند ولی از آخوندها مرتجعترند. پیشنهاد من این است که ببینیم هر کس چقدر پا بند آزادی است. نوشته ها و افکار و نقش در این باره چیست؟ و در دفاع از آزادی چقدر عملش منطبق بر اصول آزادی است؟

حسین؛ جنبش دوم خرداد اصلاح طلبانه است و مردم نشان داده اند که می خواهند خالی از خشونت و در چهارچوب قانون باشد. در مقابل، جناح راست که موقعیت خود را هر روز بیشتر در خطر می بیند مرتب در حال توطئه و ایجاد بحران است. در این شرایط هزار چندگاهی شایعه کودتای نظامی جناح راست قوت می گیرد. بنظر من اگر این جناح از موقعیت کودتا تا حدودی هم اطمینان داشت بطور قطع به انجام آن خیلی پیش از اینها اقدام کرده بود. واقعیات جامعه نشاندهنده عدم موقعیت کودتا است. البته این بدان معنا نیست که ما شاهد خشونت نخواهیم بود چه بسا که در مقاطعی خشونتهای شدیدی هم رخ دهد و حرکت اصلاح طلبانه را تا حدودی کند کند ولی این جنبش دیگر قابل توقف نیست و تمام این خشونتها و توطئه و ترورها به عکس خود بدل شده و نیروهای راست را منزویتر و در افکار عمومی منفرتر می کند.

مسئله این که، این جنبش در آینده چگونه خواهد بود و چه افق و خیزهایی خواهد داشت و یا این که در زمینه های مختلف اجتماعی و حقوق دموکراتیک افراد تا کجا پیش خواهند رفت تا حدود زیادی تابع برآیند عملکرد نیروهای مختلف اجتماعی در آن است. یعنی از طرفی نیروهای رادیکال که از هم اکنون و یا شاید هم از سالها پیش مسئله جدایی دین از دولت را مطرح می نمایند و خواستار دولت لاییک می باشند. از طرفی دیگر نیروهایی که فقط خواستار تغییرات اصلاحی در چهارچوب جمهوری اسلامی هستند. در اینجا است که همکاری مثبت نیروهای لاییک و چپ با جریانات مذهبی رادیکال نقش کلیدی خواهد داشت و انعطاف پذیری و موضعی گیری معقولانه در هر مقطع از جنبش اهمیت اساسی پیدا می کند.

نیروهای جناح راست و مذهبی سنتی اقلیتی بسیار قوی را در جامعه تشکیل میدهند و حتی اگر در آینده از حاکمیت جامعه پائین کشیده شوند هنوز وزن خود را در جامعه و کلیه نهادهای

مملکتی خواهند داشت. بنابر این بر خورد حذفی و نفی گرایانه بین نیروهای سیاسی و اقشار اجتماعی بسیار مخرب بوده و می تواند آینده جنبش را بخطر انداخته و اهداف آن را محدود نماید. کسانی که به رهبران مذهبی جنبش اصلاح طلبانه ایران مانند آقای نوری، گنجی و حجاریان و ده ها نفر دیگر با دیده تردید نگاه می کنند و استدلال می کنند که این افراد مسؤولیت‌های سنگین در رژیم جمهوری اسلامی داشته اند و در شکلگیری نهادهای سرکوب رژیم در سالهای ابتدایی پس از انقلاب تلاش بسیار کرده اند و نمی شود به آنها اعتماد کرد و یا اینکه مذهبی هستند و آخوند هستند و از این قبیل صحبتها، به نظر من خیلی در اشتباه هستند و بر خوردشان غیر مسؤولانه است. اولاً خیلی طبیعی است که وقتی در یک جامعه ضرورت تغییر و تحول به آن جا می رسد که اکثریت میلیونی مردم پا به میدان مبارزه می گذارند یعنی مبارزه اجتماعی می شود هزاران نفر از داخل ساختار حکومتی نیز کنده شده و به مبارزه کشیده می شوند و چه بسا که در پیش برد جنبش، نقشهای کلیدی بازی می کنند. اینها اکنون در شرایط بسیار خطرناکی مبارزه می کنند و هر لحظه در خطر دستگیری و شکنجه و ترور قرار دارند. عده ای حتی فیلسوف مذهبی بزرگی چون دکتر سروش را قبول ندارند چون در آغاز انقلاب، مسؤول انقلاب فرهنگی بود. اینها نمی بینند نقش فعالیت مهم و تعیین کننده ای را که وی در رد ارتجاع حاکم دارد. نقش بزرگتر از آن چه دکتر شریعتی داشت و این برخورد مایه نهایت تأسف است.

سعید؛ بیایم برگردیم به صحبتی که بهزاد کرد یعنی از معیار آزادی استفاده کنیم و شاید ممکن باشد و بتوانیم که هر جریانی را منجمله این جنبش دوم خرداد را به آن وسیله بسنجیم. آیا درست است که همه خواسته های خودمان را بگذاریم کنار، همه تفکراتمان را و همه آن واقعیتی که نیروی لایبیک است و ۲۰ سال، ۵۰ سال و صد سال در این مملکت مبارزه کرده را بگذاریم کنار و فکر کنیم تنها چیزی که وجود دارد جنبش دوم خرداد است. ما باید این جنبش را هم با همان معیار آزادی ارزیابی کنیم. شما به من بگوئید این جنبش دوم خردادی که الان اپوزیسیون هست اگر به قدرت برسد آیا آزادی می دهد به مردم؟ اینها است که مهم است. آزادی می دهند به زنها؟ آزادی می دهند به کارگران؟ آزادی پوشش به همه انسانها می دهند؟ آزادی گفتار به همه می دهند؟ من فکر می کنم اینها را باید بررسی کنیم. بعضی وقتها می آیم از کلماتی استفاده می کنیم که خیلی خوب و خیلی عالی است. این چیزها به جایی نمی رسد. همین چندی پیش مقاله ای بود در یکی از روزنامه های وابسته به جبهه دوم خرداد و در آن گفته شده بود که نیروهای غیر مذهبی هم حق حرف زدن دارند. ولی ما باید اینها را در عمل ببینیم. مثلاً باید مطمئن باشیم که آیا مذهبی ها زنی را اجازه می دهند بدون روسری برود به خیابان یا نه؟ اینها مهم هستند. نباید کوتاه بیاییم. اینها نشانه های آزادی هستند. مگر آزادی چیست؟ دوباره به یاد بیاوریم حرفهایی را که خمینی به عنوان آزادی نیروهای دیگر در پاریس مطرح کرد و به محض ورود به ایران و قبضه قدرت چطور زیر آنها زد. باید توجه کرد که جریان دوم خرداد که در ریشه مذهبی و اسلامی است برای آینده ایران چه از نظر آزادیهای سیاسی و

اجتماعی و چه از نظر اقتصادی، چه برنامه هایی دارد که میتواند مورد قبول ما باشد و در حقیقت جواب بدهد به مسائل حاد جامعه ما؟

کاوه؛ من چند تا نکته را بگویم بعضی از دوستان دچار یک توهم هستند. ببینید موقعی که قانون اساسی جمهوری اسلامی تصویب می شد، جریانی که شدیداً مخالفت کرد با تصویب این قانون در آن موقع جبهه دموکراتیک ملی بود. در همان موقع جبهه در اعلامیه ای ضمن انتشار متن کامل اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلام کرد که حقوق ملت ایران در قانون اساسی جدید نمی تواند کمتر از مجموع حقوق ذکر شده در این اعلامیه باشد. بسیاری آنرا لیبرالی می دانستند در حالی که اعلامیه جهانی حقوق بشر، متر و معیاری است برای سنجش حقوق ابتدایی انسانها. حالا ۲۰ سال از جمهوری اسلامی گذشته و ما اینها را به عیان می بینیم و من تأکید می کنم که جمهوری اسلامی در عرض ۲۰ سال گذشته عملکردش جز تضاد با آزادیهای ابتدایی بشر و توهین به بشریت، به جز نابود کردن این جامعه در آخر قرن بیستم و آستانه قرن بیست و یکم، به جز فقر و فساد و فجایع، عملکرد چشمگیر دیگری نداشته است. حالا اگر امثال آقای خاتمی بالا می آیند نه بدلیل این است که اینها واقعاً چهره های محبوب جامعه هستند بلکه به این دلیل است که ما یک اپوزیسیون دیگری در جلو چشم مردم موجود نداریم که جامعه به آن دل ببندد و سنگ آن را بسینه بزند. وقتی ما نتوانیم یا نخواهیم حرف خودمان را درست و قاطع بزنیم و درباره حقیقت مسائل با مردم سخن بگویم تبدیل به زائده می شویم و دور می افتد دست «خودپها». من ایداً قصد ندارم به تقسیم بندیهای مکانیکی مثل مذهبی و غیر مذهبی مبادرت ورزم ولی صریحاً معتقدم که نیروهای لاییک، با توجه به سابقه تاریخی که قبلاً گفتم، یعنی نیروهایی که معتقد به جدایی دین، ایدئولوژی و این چیزها از دولت هستند، قابل ملاحظه بوده و حقیقتاً هست که جایگاه مناسب خود را در تحولات آتی ایران پیدا کنند. به همین دلیل روشنفکران لاییکی را که دنباله رو نیروهای مذهبی، خاصه، به خاطر شرایط روز و منافع آتی می شوند، فاقد دید تاریخی می دانم.

امروز ما در ایران از یک طرف مواجه با «کاست آخوندی» و نیروهای حزب الله هستیم که بر قوای مقننه و قضاییه به طور تقریباً کامل و بر قوه مجریه به طور نسبی حکم می رانند و از طرف دیگر با خیل عظیم دانش آموزان، دانشجویان، فرهنگیان، تکنوکراتها و بوروکراتهایی مواجه هستیم که نقش اساسی در گردش اوضاع و تحولات داشته و چه مذهبی و چه غیر مذهبی، بی برده اند که دولت باید مفهومی فرادینی و ملی پیدا کند.

به اعتقاد من طبقه متوسط در ایران از رشد قابل ملاحظه ای در عرض پنجاه سال گذشته برخوردار بوده و یک اشتباه عظیم حکومت آریامهری و آخوندی نادیده گرفتن این طبقه و خواستههای آن و به خصوص آزادیهای سیاسی و اجتماعی لازم در ارتباط با رشد چنین طبقه ای بوده است. سرکوب و اختناق ابزار کار حکومتهایی است که قدرت حل مسائل را ندارند و از این جهت حکومتهای پهلوی و خمینی دست کمی از یکدیگر نداشته اند. آن یکی با علم کردن حزب رستاخیز و عضویت اجباری در آن و ساواک می خواست جواب طبقه متوسط و بالنده را بدهد و این یکی با «اسلام عزیز» و از دم تیغ گذراندن هر چه دگر اندیش یا آواره نمودن آنها به

جغرافیایی دیگر! به اعتقاد من، چپ ایران، به مفهوم اندیشمندان و مبارزان نوظواری، آزادیخواهی و عدالتخواهی در صد سال گذشته نقشی اساسی در اجتماعی کردن تجدّدخواهی، تعالی ادب و فرهنگ ایرانی و امتزاج آن با دست آوردهای غرب و اندیشه های نو داشته که کم بها دادن به آن و نادیده گرفتنش تنها می تواند بی انصافی و تعصب کور باشد. من قصدم این نیست بگویم هر چه در چپ ما بوده، خوب بوده، ولی این را می توانم بگویم که راست ما چه از نوع مذهبی و چه از نوع لایبکشی پُخی نبوده است.

خلاصه اینکه چپ ایران و نیروهای لایبک ترقیخواه اگر نه به صورت یک نیروی منسجم بلکه به صورت اندیشه ای ریشه دار و متحول در جامعه ایرانی وجود داشته و خواهد داشت و خود را در فرصت تاریخی مناسب نشان خواهد داد. پس چه بهتر که روشنفکران ما از تقلیل گرای و خود فریبی و با میکروسکوپ دنبال آخوند صالح گشتن (یعنی طرز فکر توده ای) دست بردارند.

ضمناً از یاد نبرید که حکومت اسلامی در ایران با کشتار بیرحمانه از روشنفکران و اندیشمندان و مجبور ساختن خیل عظیمی از آنها به مهاجرت از ایران، جنایتی را مرتکب شده است که به این زودپها قابل جبران نیست. الان، ما در شرایطی هستیم که بخش عمده ای از روشنفکران و نسل مدیر ما در خارج از کشور هستند. در حالی که آدمهایی که من می توانم اسمشان را بگذارم «کوتوله های فکری» در ایران در مسند قدرت هستند. اینها نمی توانند ما را با سرعت اعجاب انگیز تحولات قرن بیست و یکم به نیک بختی برسانند.

بسیاری از مسائل طرح شده در خصوص جنبش ۲ خرداد را من نیز قبول دارم. از این که تحولات در یک جامعه الزاماً نباید راه انقلابی و خشونت بار داشته باشد حرفی نیست. از این که چه بهتر خون از دماغ کسی نیاید و دور باطل و انتقامجویی بخشکد حرفی نیست. ولی من مطمئنم که کاست آخوندی و روحانیت نه تنها از عهده چنین امری بر نمی آید بلکه در مقابل آن هم خواهد ایستاد. بخش عمده ای از جمعیت شهری ایران این نکته را دریافته و بقول دوستی از ایران «در انتخابات اخیر مجلس مردم آخوند را از مجلس بیرون راندند و در انتخاباتهای بعدی ریش ها را کنار خواهند گذاشت».

سعید؛ ما نباید کوتاه بیاییم. به هر حال جریان دموکراتیک و لایبک با این که یک جریان جبهه ای و شامل طیفهای مختلف فکری است ولی بهر صورت خواسته هایش مشخص است. ما آزادی سیاسی و اجتماعی می خواهیم. ما خواهان رفاه اجتماعی هستیم برای مردم. بیایید این بحث آزادی را ملاک سنجش قرار دهیم. ما نمی توانیم و نباید از خواسته هایمان کوتاه بیاییم. به جریان دوم خرداد جلو جلو نمرة قبولی ندهید. آنها باید به قدرت برسند تا کارنامه شان دیده شود یا باید بطور دقیق حرف هایشان را بررسی کرد که بینم درک اینها واقعاً در مورد آزادی و دموکراسی یک درک مدرن و امروزی است یا آزادی را فقط برای «خودی ها» می خواهند. آیا طرز تفکرشان این اجازه را می دهد که دموکراسی کامل صورت پذیرد و یا نه؟ آیا ظرفیت این را دارند که به خواسته های جریانهای لایبک جواب بدهند؟ آن وقت می توانیم بسنجیم. این توهّم است که همه قبله آمال ما جریان دوم خرداد باشد. این طوری نیست. ما حرف خودمان را بزنیم.

از خواسته های خودمان کوتاه نیاییم و دنباله رو نشویم. ما از دوم خرداد حمایت می کنیم به خاطر تغییری که می خواهد در جامعه بوجود آورد ولی یک چیزهایی را یادمان نرود، این آدمها هستند که خیلی مهم هستند. دیگر این که بعضی از دوستان تماماً با مسأله گذشته افراد و این که در گذشته چه نقشی داشتند کاری ندارند. یعنی اگر مثلاً فلان کس اطلاعاتی بوده و یا این که دستی در کشتن آزادیخواهان داشته، ما تماماً فراموش می کنیم، حتی اگر آنها هیچ انتقادی هم از گذشته شان نکنند، ما زیر سیلی در می کنیم چرا که ما می خواهیم لیبرال دو آتشه باشیم. مسأله این جا تنها مسأله انتقاد نیست! آیا شما از نظر حقوقی مسائل جنایی را می توانید فراموش کنید؟ قصد این جا تکرار سیکل اعدام نیست! قصد انتقاد از گذشته و صلح ملی است! این آقایان اگر مسلم است که جزو پیکره رژیم بوده اند باید روشن شود که واقعاً از گذشته خود انتقاد کرده اند یا این که فقط نان را به نرخ روز می خورند تا ما بتوانیم حرفشان را باور کنیم. ما طوری صحبت می کنیم مثل اینکه این جریان دوم خرداد پاسخگوی تمام نیازهای جامعه است. در صورتی که این طور نیست اینها تمام خط و ربطشان مذهبی است. اسلام یک سری آزادیها را به شما نمی دهد، ظرفیتش را ندارد.

بهمن؛ جنبش دوم خرداد رویه ای اصلاح طلبانه اتخاذ کرده است و چون اصلاحات اصولاً در عرصه حاکمیت موجود صورت می گیرد، به آن معنی است که در وضع موجود تغییراتی بدهد و به پیشبردهایی در نظام اجتماعی برسد. بنابراین مجبور است مرحله به مرحله گام بردارد و در غیر این صورت شاید با سرکوب مواجه می شود. پس باید بررسی کنیم که آیا این جنبش باید بهمین منوال پیش برود؟ یا این که باید شدت و شتاب بیشتری پیدا کند؟

کاوه؛ من دو نکته را می خواهم بگویم. گفتن این که باید گام به گام رفت یا نیمه گام، یا یک خرده تند رفت، اصلاً بحثهای مع الفارق است. ببینید مشکل یک انقلاب می تواند این باشد که مردم ندانند چه می خواهند یا که صورت مسأله اش آزادی نباشد، شما ببینید به کجا می خواهید برسید؟ حالا این که باید گام به گام رفت جلو تند رفت یا کند رفت، شرایط است که شکل می دهد.

ما باید صورت مسأله را دقیق مطرح کنیم. صورت مسأله اگر آزادی هست، اگر دموکراسی هست، عدالت اجتماعی هست، باید ببینیم چه نیروهایی در ایران می توانند به آن جواب بدهند، آیا جنبش دوم خرداد را ما در این راستا می بینیم یا نه؟ این جنبش محدود به مذهب و روحانیت نمی شود. من این جنبش را به مجموعه مردم ایران اطلاق می کنم که از این رژیم خسته و بیزار شده اند. احساس من این است که به خصوص این جنبش یک سری مؤلفه های مشخص داشته مثل جوانان، الان جمعیت کشور ما یک جمعیت جوان است، این جمهوری اسلامی جوابی ندارد که به این نسل جوان بدهد. قضایای اقتصادی هم که سعید اشاره کرد قضایای مهمی است و جمهوری اسلامی بهمین سادگی نمی تواند به خیلی از مسائل جواب بدهد. جوانها یک مؤلفه اساسی جنبش دوم خرداد هستند. جوانها هستند، روشنفکرها هستند، تمام مردان و زنانی که زیر بار عقاید ارتجاعی و فشارهای اقتصادی این رژیم واقعاً کمرشان داغان شده، همه اینها در این جنبش شرکت داشته اند. منتها شما به عنوان یک روشنفکر و نه

به عنوان یک جریان سیاسی باید حرفی را بزنی که برای آینده آن جامعه مهم است یعنی آینده آن جامعه را در یک بستر درست بیاندازد نه اینکه مطابق یک جریان سیاسی روز مدام بخواهی یک حرفهایی بزنی که به نان و نرخ روز خوردن توجیه شود. اینجا است که خیلی از روشنفکران که الان در داخل ایران هستند نباید خواب نما شده و توبه گران «اسلام عزیز» را بعنوان متفکرین و رهبران طرح نو به جامعه معرفی کنند. و شاید بعضی از اوقات سکوت بهتر از میدان داری باشد و حداقل باعث نشود که آدمی به توهم دیگران دامن یزند.

حسین؛ چپ هرگز نباید در لباس مذهبی صحبت کند یعنی طوری صحبت کند که این توهم ایجاد شود که خودش هم مذهبی است یا از مذهبها به خاطر مذهبی بودن طرفداری می کند. منظور من از این که با نیروهای مذهبی حذفی برخورد نکنند این نیست که هویت خودشان را نفی کنند. مهم این است که برخورد مثبت و صمیمانه این نیروهایی که برای هدف مشترکی مبارزه می کنند نباید تحت الشعاع مذهبی بودن و یا نبودن قرار گیرد یا خدشه دار شود. حرف آخر من این است که جنبش دوم خرداد عمق و گسترش بیشتری از «انقلاب اسلامی» دارد و از لحاظ سطح آگاهی هم به مراتب بالاتر از آن می باشد. به عبارت دیگر هرگز در جامعه ما خواست اصلاح و تحول تا این اندازه وسیع و با استقبال توده ای مواجه نبوده است و نیروهای شرکت کننده در آن، چه توده عادی و چه روشنفکران و رهبران آن، تا این اندازه آگاه و مسؤول نبوده اند و بر ماست که با برخوردی مؤثر و مسؤول توان خود را در خدمت آن بگیریم و بترسیم از این که بار دیگر شکست و سرخوردگی جای این همه امید و عشق و حرکت را بگیرد. **بهزاد؛** ما باید ببینیم چه مخرج مشترکهایی وجود دارد که ما را برای رسیدن به رأی مشترک کمک کند. چکار می توانیم بکنیم که به یک نقطه مشترک در هر واقعه ای برسیم. واقعیت این است که ما سر خودمان را به دیوار می زنیم. ما جنگ با مذهب که نداریم قرائتهای مختلفی از مذهب وجود دارد. مثلاً آقای جلال گنجه ای چند سال پیش یک چیزی گفت که دود از کله ام بلند شد. یکی از او پرسید که علی ابن ابیطالب در نهج البلاغه گفته که ارزش قضاوت زن نصف ارزش قضاوت مرد است. شما نظرتان چیست؟ او در جواب گفت به نظر من نهج البلاغه که هیچ در قرآن هم فقط آن آیاتی مهم است که در جهت منافع خلق باشد. یعنی آیاتی که در قرآن آمده و در جهت مصلحت خلق نیست، آیه نیست. در این گفته ایشان به جز حد به افراط رساندن چیز تازه ای به چشم نمی خورد. از زمانی که مسلمانها در نقاط مختلف جهان فرش قدرت پهن کردند، تفسیرها و قرائتهای مختلفی از دین خود داشته اند.

کاوه؛ آنها به خودشان می گویند خودی ها و به امثال ما می گویند غیر خودی ها!

بهزاد؛ من همین حالا هم بین آقای شبستری و سروش از یک طرف و آقای خزعلی و آقای خامنه ای فرق قائل هستم. سویه ها و باورها و قرائتهای مختلفی از اینها وجود دارد. ما نمی توانیم با آنها بجنگیم. یعنی خودمان را خسته می کنیم.

من بجز آزادی معیار دیگری را نمی شناسم تا با آن وسیله طرف دیگر را تحلیل کنم. مگر استبداد در ایران با «انقلاب اسلامی» شروع شده؟ در دوره اعلیحضرت سرکوب و بگیر و ببند و

دیکتاتور بازی وجود نداشت؟ اگر پاسخ به این سوالها مثبت است، آن وقت حرفهای شما درست است ولی اینها همه از پیش از انقلاب هم بوده است. این فاجعه ها که شما امروز می بینید حاصل مستقیم آن فاجعه ها است. اعلیحضرت که دیگر مسلمان مکتبی نبود او که لائیک بود. برای بزرگداشت حقوق بشر، خواهرش را می فرستاد به ملل متحد و غیره. درباره آنها چه بگوییم؟ این ها با هم ارتباط منطقی دارند. این ساده کردن موضوع است، یعنی انداختن گردن اسلام. یعنی این که حالا خیال همه راحت و دیگر هیچ مسأله ای نداریم؟ نخیر مسأله داریم!

مسأله ما این است که باید متر و معیار داشته باشیم برای تحلیل آن، و جواب بهش بدهیم، پاسخ بدهیم و پاسخها حداقل از دیدگاهی عینی و منصفانه باشد، نه این که بگوییم هر جا اسلام بوده وضع را خراب کرده است. ما مجبوریم ببینیم حرف طرف مقابل چه است؟ اگر با آنها مخالفیم، در اکثر موارد من فکر می کنم ما در موضعی هستیم که باید با آنها ستیز فکری بکنیم، بحث کنیم، مناقشه منطقی کنیم، تا چیزی از آن در بیآید.

اگر فکر کنید که هر رژیم، اسلامی یا چپ و یا راست می آید چیزی به کسی می دهد، فقط خودمان را تسلی داده ایم. نحوه عمل، چگونگی حرکت زمان و مکان در وضعیت تاریخی اقتصادی و اجتماعی است که بما می گوید طرف در واقع در کجا ایستاده است. تصور نمی کنم هیچ حکومتی را در دنیا شما پیدا بکنید که آزادانه و با طیب خاطر بیاید و بگوید شما از آزادیهای فراوان مدنی و شهروندی برخوردارید و هر کجا هم این اتفاق افتاده مردم آن را از حکومتها گرفته اند. حکومت اصلاً بنا بر تعریف یعنی جبر، یعنی قلدری، یعنی دروغ، یعنی زور. بهمین دلیل است که من فکر می کنم مسؤلیت تازه از الان شروع می شود برای ما که نظاره گر این داستان هستیم. آیا آن نیروهایی که این حرفها را می زنند، پایش می ایستند؟ خودشان تا چه اندازه نسبت به گفتار و کردارشان صمیمی و متعهد هستند؟ ولی اگر از الان بیاییم و بگوییم که آیا جنبش دوم خرداد دموکراسی می آورد و یا نه؟ یک قدری ساده کردن موضوع است بنظر من. پخته نیست. این سؤال سنجیده ای نیست. باید آدم قدم به قدم با آنها برود به جلو و حرکتشان را نقد کند. نقدشان را بشنود. تا ببیند به کجا می رسد. و اگر فکر کرد که این منطبق است با آنچه که من تصور دارم از آزادی آن وقت همراهش باشد.

کاوه؛ اینکه بهزاد می گوید معیار سنجش را آزادی بگیریم، حرف بسیار خوبی است ولی قاعدتاً این سؤال پیش می آید که شما از آزادی چه می فهمید. بنا بر این آزادی را از یک مفهوم انتزاعی باید تبدیل به مفاهیمی مشخص کنیم که آن وقت بتوانیم بگوییم با چه معیاری آن را اندازه می گیریم. نه آن که کلی بافی کنیم. مقصود من این است که معیاری را می توانیم به کار بگیریم که در برگیرنده حقوق اساسی و اصلی انسانها باشد. یعنی معیار می تواند اعلامیه حقوق بشر باشد. اگر این اعلامیه بتواند در ایران اجراء شود، اگر مجازات اعدام صد در صد ملغی شود، اگر امکان داشته باشد که حکومت از هر نوع ایدئولوژی و دین و تمام این قبیل چیزها جدا باشد، این به عقیده من چیزی است که ما می توانیم در آن به توافق برسیم.

نکته دیگر این که ما باید سرعت تحولات زمان را در نظر بگیریم. الان رفته ایم به قرن بیست و یکم اگر ما فرصت را از دست بدهیم برای اشتباهاتمان کسی فرش قرمز زیر پایمان

نخواهد انداخت. من در جبین جمهوری اسلامی این نور را نمی بینم که ما را ببرد به آنجا و به همین دلیل اعتقاد دارم که روشنفکرهای ما به خصوص این وظیفه را دارند که حرفهای خودشان را به صورت مستقل بزنند و اینها باید حرفهایی باشد که آینده جامعه ایرانی را در نظر داشته باشد و همان طوری که در ابتدا گفتم به دو مسأله باید جواب بدهد که یکی قضیه آزادی است و یکی قضیه توسعه و اگر به مسائل اقتصادی کم بها دهیم، به نیروی متفکر کم بها بدهیم، صدماتش سنگین خواهد بود.

سعید؛ روشنفکران لایبک وظیفه اشان نقد جنبش دوم خرداد است. یعنی اینکه هر کجا که با نظریات خودشان یکی است آن را تأیید کنند و هر کجا که نمی خورد رد کنند. نکته مهم این که به اظهارات شخصیتها چقدر می شود اعتماد کرد. مشکل اینجا است که حرف وقتی از دهان کسی که کارنامه خیلی درخشانی هم ندارد بیرون می آید چقدر ملاک است. مثلاً وقتی خمینی آمد فرانسه وزیر درخت سیب نشست و گفت که مارکسیستها هم آزاد هستند چه شد؟ آیا او به مارکسیست ها اجازه نفس کشیدن هم داد؟ یا این که آنها را در زندان به دلیل اعتقاد نداشتن به جبهه ای اسلامی سر برید. الان هم وقتی اینها در نشریاتشان، طالب آزادی برای خود و دیگران هستند باید بسیار خوب توجه کرده و آن را بررسی کنیم. افکارشان را بشکافیم و دریابیم که منظورشان چیست. ما قصد نفی جریان دوم خرداد را نداریم. آن چه که مهم است ما نباید روی نظرات خودمان کوتاه بیاییم و یا این که تقلیل بدهیم نظریاتمان را که دیگری خوشش بیاید. یا در خط آنها قرار بگیریم.

پهمن؛ امیدواریم که این گفتگو روشن شدن مسائل و اوضاع اخیر ایران کمک کند. این گونه بحثها توأم با برخورد عقاید و آراء با سایرین می توانند ما را راهنمایی کنند که در جهتگیریهای خودمان راه مناسبی را انتخاب کنیم. البته تحقیقات و مطالعات آتی، در این زمینه نیز راهگشا خواهد بود و می تواند به بحثهای گسترده بیانجامد و نتایجی دقیقتر به بار آورد. خیلی از دوستان متشکرم که این بحث را بارور کردند.

کودتای ۲۸ مرداد:

از زخمهای پدر اردشیر تا بد دهانیهای احمد جنتی

ساسان مهری

اردشیر زاهدی: «سیا دروغ می گوید، مصدق فدای غرور خود شد»^(۱)؛ «مصدق مانند یک دیکتاتور عمل می کرد و با استفاده از حکومت نظامی هر مخالفی را به زندان می انداخت». احمد جنتی: «[مصدق] مرد بی درایتی که مغرور شده بود... غافل از دشمن بود، یا اصلاً ابزار دست دشمن بود، که ما چه خیر داریم، ولی در هر صورت کارش به نفع دشمن آمریکایی تمام شد... او در مغزش مسأله، جدایی دین از سیاست بود و یک قدرت طلبی انحصاری»^(۲). شعبان جعفری: «ها اگر خوب، دوست داشتیم، خوب، بالاخره مملکتمون را دوست داشتیم شاه مملکتمون را دوست داشتیم، اینکه جرم نبوده، جریمه نبوده»^(۳).

مثلی ست عامیانه که، «به مرده اگر رو بدهید، کفن خودش را خراب می کند» و حال، این حکایت مردگان سیاسی عهد آریامهری ست. روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۱۶ آوریل ۲۰۰۰ در گزارش ویژه ای، تحت عنوان «اسرار تاریخی سیا در ایران» به گوشه ای از اسناد همکاری سازمانهای جاسوسی آمریکا و بریتانیا و نقش عوامل داخلی آنها در کودتایی که به سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق انجامید، پرداخت. مطلب عمدتاً حاوی نکات جدیدی نبود، پیش از این نیز بارها دست اندرکاران انگلیسی و آمریکایی به نقش مستقیم خود در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اقرار کرده بودند.

ولی در این میان جماعتی که گمان می کند رخدادهای تاریخی مشمول مرور زمان شده و یا می شود با قلب حقایق در صدد پاسخ به روزنامه نیویورک تایمز برآمدند. از اشرف پهلوی که بگذریم، جناب اردشیر زاهدی بیش از همه پستان به تنور می چسباند، که قابل فهم است! از قدیم گفته اند: «چوب را که بردارید گربه دزده پیش از همه فرار می کند!» بله وقتی که از جانب صاحب عله کودتا، یعنی «سیا»، سند و برگی، دال بر افشای مزدوران اجنبی در ایران رو شود، طبیعتاً در رأس همه، این آقا یکی از پادوهای اصلی باقی مانده از کودتای ۲۸ مرداد، فریادش به آسمان برمی آید.

اردشیر زاهدی در جوابیه اش به نیویورک تایمز می نویسد:

«آنچه مسلم است این است که سقوط مصدق ربطی به توطئه و فعالیت هایی نداشت که احتمالاً سیا مشغول انجام آن بوده است. اضافه بر آن سیا آن نوع دسترسی [تأکید از نگارنده است] که مأمورانش ادعا می کنند به فعالان قیام از جمله پدر من نداشت.»^(۴)

وی در جای دیگر می گوید:

«اگر امریکاییان هم نقشه ای داشتند در ۲۵ مرداد با شکست روبرو شد و در پی آن، رستاخیز ملی مردم ایران در روزهای ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد ۳۲ از جنوب تهران آغاز یافت.»^(۶)

جناب اردشیر زاهدی، گویی در دوران کهولت دچار کم حافظگی شده اند، شاید هم به قول علما! تجاهل العارفین می فرمایند! در هر صورت برای مروری به گذشته بد نیست سری به اسناد و کتب تاریخی بزنیم و با مراجعه به خاطرات کریمیت روزولت، گرداننده کودتا در تهران به روایت کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت...»^(۷)، بیشتر در جریان «رستاخیز ملی!» و «فعالان قیام» قرار بگیریم:

ستاد توطئه در سفارت امریکا بود و منازل متعددی در اختیار عمال «سیا» و «ایتلیجنس سرویس» قرار داشت. یک دستگاه فرستنده - گیرنده مستقل بین تهران - قبرس با لندن و واشنگتن در ارتباط بود. خیانتکارانی چون برادران رشیدیان با نام مستعار (برادران بوسکو)^(۸) اردشیر زاهدی با نام (مصطفی ویسی) و سرهنگ عباس فرزنانگان با نام محسن طاهومی و با امکانات فراوان، در خدمت سفارت بودند. کریمیت روزولت می نویسد که هر نوع وسیله یی لازم داشتیم توسط نامبردگان تأمین می شد. اقدام دیگر عاملان کودتا طرح مصاحبه مطبوعاتی زاهدی با خبرنگاران خارجی در مخفیگاهش بود که به جای او اردشیر زاهدی با خبرنگاران روبرو شد. یکی از خبرنگاران به نام کنت لائو، که در آن موقع در تهران حضور داشت و ناظر کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد بود، مشاهدات خود را در مورد مصاحبه با سرلشگر زاهدی چنین نقل می کند:

«اولین بار که من به چگونگی ارتباط و همکاری ایالات متحده آمریکا با طرفداران شاه پی بردم هنگامی بود که جوگودوین، یکی از عوامل سیا که به عنوان مأمور سیاسی در سفارت آمریکا کار می کرد، با من تماس گرفت. وی کمی پس از پخش خبر ساعت هفت صبح (اعلامیه دولت درباره کودتای شب ۲۵ مرداد) به پارک هتل، محل اقامت من، تلفن کرد و گفت در صورتی که مایل باشم می توانم با ژنرال زاهدی ملاقات کنم و اطلاعات موثقی درباره رویدادهای اخیر کسب نمایم. قرار شد ساعت یازده صبح آن روز مرا با اتومبیل از هتل بردارد و به مخفی گاه زاهدی، که پلیس در تعقیب او بود، ببرد. دان شویند، نماینده خبرگزاری آسوشیتدپرس و تنها خبرنگار دیگر آمریکایی، نیز که در آن موقع در تهران بود در آن مصاحبه حضور می یافت. ما در ساعت مقرر با اتومبیل به منزل یکی از کارکنان سفارت آمریکا که در شیران بود رفتیم، ولی در آن جا به جای ژنرال زاهدی با اردشیر زاهدی روبرو شدیم. اردشیر زاهدی گفت پدرش به ملاحظات امنیتی در آخرین لحظه تصمیم گرفت محل اقامت خود را تغییر دهد»^(۹)

در تغییر محل اقامت زاهدی، کریمیت روزولت شخصاً دست به کار می شود و زاهدی را کف اتومبیل خود خوابانده، روی او را با پتو می پوشاند و به منزل زیمرمن، یکی دیگر از عوامل سیا، در همسایگی سفارت آمریکا می برد.^(۱۰)

بدین ترتیب این «قهرمان» بزرگ ۲۸ مرداد، برای انجام «وظایف ملی» خود آماده می شود.

اردشیر زاهدی و یا بهتر بگوییم آقای «مصطفی ویسی» (که اسم مستعار ایشان در عملیات Ajax سیا است) راجع به پدر گرامی شان می نویسند:

«تاریخ ایران از پدر من به عنوان یک وطن پرست واقعی یاد می کند که جای زخم‌هایی که در جنگها برداشته بود برایش همانند نشان افتخار بود. [...]»

فضل الله زاهدی همواره آنقدر قدرت داشت که جنگهایش را خودش با کمک دوستان و فادارش به نتیجه برساند.^(۱۱)

حق بود که اردشیر خان یک یادی از این «دوستان وفادار» پدرشان می کردند و یا حداقل بی انصافی نکرده و ذکر خیری از «شعبون خان» ملقب به «بی مخ»، «طیب حاج رضایی»؛ و «حسین رمضان یخی»؛ و یا خانم «پری آجودان قزی»؛ و خانم «ملکه اعتضادی» می نمودند، حال دوستان تیم «سیا»ی مستقر در تهران جای خود دارند!^(۱۲)

در اینجا توجه خواننده را به ترجمه تحلیل تاریخی مختصر مارک گازیوروفسکی که براساس «تاریخچه سری سیا» درباره کودتا تحت عنوان «این گونه دولت مصدق سرنگون شد» در همین شماره آزادی، جلب می کنم. به علاوه برای روشن تر شدن قضیه شایسته می دانم که بخشی از اظهارات گرمیت روزولت کارگردان کودتا نقل شود تا «سردار پر قدرت زخمی» را بهتر بشناسیم:

«... صدای تیراندازی مسلسل و خمپاره به گوش می رسید. ناگهان صدای رادیو تهران قطع شد، سپس صدایی غیر از صدای محسن [سرهنک فرزنانگان] شروع به صحبت کرد. آن گاه فریاد «زنده باد شاه» را شنیدیم و متعاقب آن مطالبی نیمه انگلیسی و نیمه فارسی گفته شد که قرار بود محسن آن را پخش کند. قسمتی از این گفته ها صحت داشت ولی بیشتر آنها دروغ بود. گوینده رادیو می گفت: اوامر شاه در مورد خلع مصدق اجرا گردید. نخست وزیر جدید، فضل الله زاهدی، در دفتر کارش مستقر شده است. اعلیحضرت همایونی در راه بازگشت به میهن هستند.»^(۱۳)

کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت می افزاید که هنگام پخش این خبر فضل الله زاهدی هنوز در زیر زمین یکی از ساختمانهای «سیا» مخفی بود...^(۱۴)

«... برای آوردن زاهدی روانه مخفی گاه او شدم. هنگامی که بسا شتاب از خیابان تخت جمشید به طرف خانه فرد زیرمن می رفتم ناگهان در میان جمعیتی که با آمادگی کامل عازم خانه مصدق بودند، چشمم به چهره آشنایی افتاد با اونیفورم ژنرال نیروی هوایی، در این موقع به یاد گفته جان فاستر دالس افتادم که از من پرسیده بود، برای گیلان شاه چه کاری در نظر گرفته ای و من در جواب گفتم نقشی برای او در نظر نگرفته ام. گیلان شاه هم مرا شناخت. به زحمت از میان جمعیت به هم رسیدیم. ژنرال خنده یی کرد و گفت: باید من هم کاری انجام بدهم... گفتم: به موقع رسیدی، یک تانک بردار و پانزده دقیقه بعد نزدیک ساختمانی که غرب این محل است منتظر من باش. من با یک اتومبیل سیتروئن مشکی زاهدی را می آورد و او را برای سوار شدن روی تانک تحویل خواهم داد.»

با رسیدن به خانه " فِرْدُ، یکسره به زیر زمین رفتیم. نخست وزیر قانونی ایران با یک زیر پیراهن تابستانی نشسته بود. اونیفورم ژنرالی، او روی صندلی بود. بار دیگر، با دشواری به زبان آلمانی با هم صحبت کردیم، ولی این دفعه مشکلی برای تفهیم پیام خود نداشتیم. او بی درنگ از جای برخاست و شروع کرد به لباس پوشیدن...»^(۱۵) در مورد این قسمت از خاطرات کریمیت روزولت که می گوید، فضل الله خان در زیر زمین با زیر پیراهنی نشسته بود و با زبان آلمانی شکسته به او گفتم حرکت کن، اردشیر زاهدی میج گیری کرده و می نویسد:

«پدر من هرگز با مأموران سیا ملاقاتی نداشتی یک مأمور سیا ادعا کرده که ظاهراً در یک دیدار سری با پدر من به زبان آلمانی صحبت کرده است. واقعیت این است که پدر من تنها زبانهای خارجی که می دانست روسی و ترکی بود و به آلمانی و انگلیسی صحبت نمی کرد.»^(۱۶) از قسمت تکذیب ملاقات با مأموران سیا که بگذریم! اردشیر زاهدی گریز به بیراهه می زند، که پدرم آلمانی بلد نبود. گویی که کریمیت روزولت می گوید. راجع به نظرات هگل با فضل الله زاهدی، به زبان آلمانی بحث و مناظره فلسفی کردیم! روزولت می گوید: پس از اشغال رادیو و پیروزی توطئه کودتا به مخفی گاه زاهدی رفتیم و با دشواری به زبان آلمانی صحبت کردیم و این بار مشکلی برای تفهیم پیام خود نداشتیم^(۱۷). یعنی حتی با اشاره دست هم می توانسته به «سردار زخمی» تفهیم کند که یا الله راه بیفت کار تمام شد.

یکی از روزنامه نگاران دوران گذشته و حال در بیوگرافی تیمسار زاهدی چنین می نویسد: «سرانجام فرزند بصیر دیوان، این افسر همدانی که بیشتر اهل بزم بود تا رزم، بیشتر سیاسی و پشت هم انداز بود تا نظامی، پس از زندگی پر حادثه یی، خود را به صدارت رساند [...] هر چه رزم آرا درس خوانده بود و اهل مطالعه، زاهدی با تحقیق و کتاب پیگانه بود [...] او جز چند کلمه آلمانی، یادگار روزگار مغزله با آلمانها، زبانی نمی دانست...»^(۱۸). ولی شاه بیت نوشته اردشیر زاهدی این قسمت است:

«در طول تمام ماجراهایی که به سقوط مصدق انجامید من همواره به عنوان دستیار سیاسی اصلی پدرم در کنار او بودم. اگر او در هر گونه توطئه خارجی شرکت می کرد، من می بایستی از آن مطلع باشم که اینطور نبود»^(۱۹). بفرمایید! به این می گویند منطق قوی! مانند سنگ است بر دهان آدم شکاک و بدبین! به روباه گفتند شاهدت کیست گفت دم.

اردشیرخان گمان می کنند، سر بازی پوکر هستند که اگر توپ را محکم بزنند، حریف از میدان به در می شود! یا این که فکر می کنند مردم راجع به ایشان خدای ناکرده متوهم اند، و بر این تصورند که گویی اردشیر زاهدی پسر پیغمبر تشریف دارند؟! که این چنین از خودشان مایه می گذارند و شاهد می تراشند!

در جای دیگر اردشیر زاهدی در مذمت تحریم آمریکا علیه جمهوری اسلامی یک باره عشق به ایرانش گل می کند و می گوید:

«عشق به ایران مخالفت با رژیم نمی شناسد. می توانی با رژیم مخالف باشی، اما وقتی پای منافع ایران در میان است حتی جلوی آمریکا هم باید بایستی، اگر آمریکا راست می گوید و خواهان دوستی ملت ایران است پس باید اجازه بدهد که لوله های نفت از ایران بگذرد و مسئله تحریم هم از میان برداشته شود»^(۳۰).

ملاحظه بفرمایید، وقتی پای عشق به ایران و منافع در میان باشد. ایشان بی تاب می شوند و ضد امریکایی! و دیگر با رژیم هم مخالفتی ندارند و کار شناسانه حکم صادر می کنند که لوله های نفتی باید از ایران بگذرد!

حال چه نسبتی از این عشق با منافع مالی مرتبط است، جای پرسش دارد؟

اما امروز راجع به اظهارات عملة دیگر استبداد احمد جنتی و پیش از او استادش روح الله خمینی، درباره مغرور بودن، تکروی، استبداد و وابستگی دکتر مصدق. واقعیت این است که تاریخ بهترین پاسخ را به این قماش یاوه ها داده است و از قریب ۵۰ سال پیش تاکنون که ستاره پر فروغ دکتر مصدق در آسمان ایران جاودانه شدن نام غرور برانگیز مصدق با استقلال، آزادی و مردم سالاری در ایران عجین شده است. و به قول م. آزرم «در آسمان وطن این ستاره تنهاست...» و

«هرکه خواست دامن آلوده پاک کند
به آبروی تو زد دامنش که دریایی»
از تلاطم همین دریاست که پس از ۵۰ سال، هر تجمعی که در ایران در اعتراض به استبداد شکل می گیرد. یک شعار واحد و مشترک دارد:

«درود بر مصدق»

لندن - ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۰

۱- پاسخ اردشیر زاهدی به روزنامه نیویورک تایمز، نيمروز، شماره ۵۸۵، لندن، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۹.

۲- از گزارش رادیو بی بی سی، لندن، بخش فارسی، ۲۸ مرداد ۱۳۷۹.

۳- خطبه های مراسم نماز جمعه تهران، ۲۸ مرداد ۱۳۷۹.

۴- گزارش بی بی سی به شرح فوق.

۵- پاسخ اردشیر زاهدی به نیویورک تایمز به شرح فوق.

۶- گفتگوی اردشیر زاهدی با رادیو صدای ایران (۲۴ ساعته لوس آنجلس) به نقل از نيمروز، شماره ۵۸۶ لندن، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۹.

۷- «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، غلامرضا نجاتی، چاپ پنجم، تهران شرکت سهامی انتشار، بهار ۱۳۶۸، صص ۴۲۳ - ۴۲۴.

۸- بنابر «تاریخچه سری سیا» که اخیراً منتشر شده «برادران باسکو»ی مورد بحث در خاطرات کریمت روزولت، دو جاسوس ایرانی «سیا» به اسامی جلالی و کیوانی بوده اند که برادر نیستند. برادران رشیدیان به اسامی اسداله؛ قدرت اله؛ سیف اله؛ برای دستگاه اطلاعاتی بریتانیا کار می کردند که در اختیار پایگاه «سیا» در تهران قرار گرفتند به این ترتیب، حدس و گمان سرهنگ نجاتی نادرست است.

- ۹- نجاتی، صص ۴۲۴ - ۴۲۵ نقل از «نقش امریکا در تثبیت رژیم پهلوی در ۱۹ اوت ۱۹۵۳» رساله دانشجویی، دانشگاه پیتمبورگ، ۱۹۶۰، ص ۳۲، نوشته کیت لاو (Kenneth Love) خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز در سال ۱۹۵۳، ترجمه مؤلف کتاب از زبان انگلیسی.
- ۱۰- همان جا، باز هم نقل قول از «ضد کودتا» خاطرات کریمت روزولت مامور «سیا» که مسؤولیت و کارگردانی انجام کودتا را در تهران به عهده داشت. ص ۱۷۶ ترجمه از انگلیسی.
- Kermit Roosevelt, *Countercoup*, New York: Mc Graw - Hill, 1979.
- ۱۱- پاسخ اردشیر زاهدی به نیویورک تایمز، به شرح فوق.
- ۱۲- نجاتی، صص ۳۸۷ (پانویسی)، ۳۸۸، ۴۳۸.
- ۱۳- همان جا، ص ۴۵۰، نقل از «ضد کودتا» صص ۱۸۷ - ۱۹۱، متن انگلیسی.
- ۱۴- همان جا، ص ۴۵۰.
- ۱۵- همان جا، ص ۴۵۰-۴۵۱، نقل از «ضد کودتا» صص ۱۹۱-۱۹۳، متن انگلیسی.
- ۱۶- پاسخ اردشیر زاهدی به نیویورک تایمز به شرح فوق.
- ۱۷- نجاتی، ص ۴۵۱.
- ۱۸- «از سید ضیاء - تا پختیار»، مسعود بهنود، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، ۱۳۶۹، ص ۳۹۳.
- ۱۹- پاسخ اردشیر زاهدی به نیویورک تایمز به شرح فوق.
- ۲۰- گفتگوی اردشیر زاهدی با رادیو صلیبی ایران به شرح فوق.



از راست به چپ شیخ محمد تقی فلسفی، آیت الله کاشانی، عمیدی نوری معاون سپهبد زاهدی
کودتاجیان در مراسم تعزیه داری شهبان بی مخ در تکیه دباغ خانه، ۱۷ مهر ۱۳۳۲